



خطی ، فهرست شده

۶۶۲۵

۸۴۴

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: زمین‌لایه‌ها
مؤلف: حسین خلیفه‌زادگان
موضوع: زمین‌شناسی
شماره ثبت کتاب: ۷۸۷۸۷
۱۳۴۹

۸۴۴-ن
۷۷۷۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۶۶۶

کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۶۶۶

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

10

20

۸۴۴

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: زمین‌لایه‌ها
مؤلف: حسین خلیفه‌زادگان
موضوع: زمین‌شناسی
شماره ثبت کتاب: ۷۸۷۸۷
۱۳۴۹

۸۴۴-ن
۷۷۷۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۶۶۶

کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۶۶۶

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

10

20

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

۸۴۴۱ - ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: زمین‌لایه‌ها
مؤلف: جعفر زنجیری
موضوع: زمین‌شناسی

شماره ثبت کتاب: ۷۸۸۸۷
۱۳۴۹

۷۷۷۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه
۷۸۸۸۷



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا هذا الذي كنا لنهتدي لہ
وہم یستنبطون انما بعد این رسالہ است مشق بر انواع امراض
و علامات و تحیضات و عیالات امراض جدیدہ از تفسیر فقہ و ایضاً
حاکمستان حضرت ظل اللہ ناصر الدین شاہ غازی دہلوی شکر
و جلالت حکم شریف فیکلی کہ بہتاری و بہتارم در شد شاگردان خود
ابن محمد ہاشم الانصاری محمد تقی انکاشی شریعت لغات و تطبیقات
اور اصطلاحات طبای اراغی بقدر وسع و توانائی کردہ است
نمودہ ہستہ الابد و شغیب سیکرہ و بعد ہستہ و دو مقالہ مقدمہ در

ایران

در بیان معرفت عمومی و قسم امراض جدیدہ مقالہ اولی در بیان
امراض جدیدہ طبیعیہ مقالہ دوم در بیان امراض جدیدہ جراحتیہ مقدمہ
بہ کہ چون جدیدہ ہست انہا مرکب ہست از نسج و خفہ با قوہ حیاتیات
و اعمال متفاوہہ مستبعدہ بود عرض اقسام امراض در آن بہ از یکدیگر
جدیدہ ہست با قوہ حیاتی ورم و زرق لہم و اوجاع حبیبہ و سرطانات
و غیرہ در او تواند پدید کرد و چون آلت لایسہ است تاثیر ضعیفہ و
توخی تیز در او طر ہو شود و از آنجست کہ آلت ترشح می شد و مربوط
بنا بر اعمال بدینہ ہست امراض عمومی اور اعراض کردہ کہ بری عجائی
و بری دیگر بدون نمی ہست و از یکدیگر اندکی از ہر امر مرکب سازندہ جدیدہ
باقیہ زنبور نیست معلوم ہست کہ جمیع قیوہ زنبوری در او تواند زد کرد
و بجزہ ہست ضبط امراض جدیدہ را بقسم می نامیم امراض جدیدہ مربوط
طب و امراض جدیدہ منوط بہ برائی ہست
اما امراض جدیدہ بر اقسام بسیار باشد از قرار علامت ہر چہ چنانچہ
برخی تشخیص دادہ میشوند از تغییر مخصوص لون جدید کہ بود نقطہ قیاس معلوم

گردن و بعضی دیگر از موجود بودن طول صغر و کبر یا دمایس
 یا بول *medicamentum* یا غلظت یا نیکه های صفت لین و
 بری دیگر جود تغییراتی موجود باشد که بواسطه فشار این شود یا کم
 علامت مخصوصه آنها حیوانات غیر مریض و علاقه بر آنها در یکایم مرض
 شمر که او نیز از جمله امراض جدیده طبعه است :-
 اما امراض جدیده جرحیه در آنکه است ضرب و ضغط و جراحت و جراحت
 و جراحت و تاثیر در دلت *medicamentum* دمایس
 سارید و باشد نوعی که غیر از آنکه نوید است *medicamentum*
 خوانند و تولی تا نیز در *medicamentum* که عبارت
 بود از سرطان جدیدی و حراج ردی و امراض طفره :-
 ولی قبل از آنکه تعریف مخصوص هر یک از آنها را دریم باید بداند
 چهار نوع است اولی که امراض جدیده با جمعی و امراض جدیده
 بدون جمعی را :-
 اما اولی در امراض جدیده جمعی بطور عموم :- به آنکه اول لازم است

لین

که بیان کنیم تعریف مرض جدیدی را :- پس بداند مرض جدیدی
 هر نوعی که تغییرات در او باشد که بواسطه طول و دمایس
 و مثال آنها خواهد بود و متفرق خواهد بود و یکدیگر متصل در صورت
 اول مرض جدید را *medicamentum* متفرق در صورت دوم گفتند و است *medicamentum* یعنی
 متصل خوانند :- پس با این امراض جدید از قرار عبارت وضعیت غیر مریض
 بنام مکتوبه ولی چون داخله یا کم یا تر جمع آنها در حال بدن فی الحقیقه
 از دو حالت خارج نباشند یعنی جمعی با وجود و یا بعد و است :- و است
 تعریف یا کم امراض جدید جمعی را :- پس مرض جدیدی با جمعی عبارت از
 یکدیگر و اول با قوا یا دمایس در جلد که مقدم بر آنها یا همانسان جمعی عمومی
 موجود باشد در صورت بروز علائم جدید چون نوبی از جمعی است در حالت
 جمعی را :- و هر چه در ملک و جمعی عمومی و جدیدی از جمعی امراض جدید
 با جمعی باشد که حاصل شوند از نادره و غیره مخصوصه غیر مریض که در آن
 خود موجود گردد ولی اگر بواسطه سبب غایت و شش و غیره باشد و یا نادره

در جمعی مخصوصه باشد که هر یک بر سبب تعاقب بواسطه سبب یا تاثیر خاصیه
 مانند عدم ریه و سوزناوری و کی و علاج بالایی در جمعی آنها از قاعده طبیعیه
 خارج گردد ولی چون در مرض تعاقب طبیعیه باشد مریض پس از چند
 روز از این چند بقیه محبت باید :-
 باید دانست که برنی از طبقات هم قیاس نمیشوند *medicamentum* را
 که عبارت از قوه است محسوب دارند و امراض جدیده جمعی را که عبارت
 قیاسیه او در جلد جمعی که عبارت از قوه جمعی است ظاهر میگردد و
 شواهد مخصوصه به بعد از بروز جمعی ظهور نمایند و کم فشار خاصه و
 از علل طبیعیه قیاسیه در فشار حاصل نشود :- ولی آنکه امراض جدید
 ظاهره آنها نیز با جمعی خواهد بود و امراض جدیده قرار میدهند که
 قاعده و میزان نمیشوند و امراض آلات تقیه ذکر خواهیم نمود :-
 در صورت امراض جدید جمعی خواهد بود و جمعی خواهد بود باشد قیاس
 یکدیگر سری یا بر آنکه *medicamentum* یعنی قیاس و یا
 پس یک *medicamentum* یعنی و باقی اندوکی

مخصوصه به انباشت بر مردم و چون بواسطه آلوده فاسد گردد طبیعت
 و مزاج بادم به نفع نموده جمعی بروز نماید یا از مریضه مریضه در جلد
 جمعی فانی شود زیرا که سبب جمعی از بدن خارج گشته و چون برین نوع
 امراض جدید جمعی را بواسطه کم یا بیش نیست که علل بیان نمائیم در مرض
 و مریض بود ولی چون جسم غیر مریض را استخوان بنظر شما به نمودن چنانکه
 امراض جدید جمعی را در تمام ذکر کنیم زیرا که علامات و ضمه آنها
 در جلد ظاهر شوند چنانکه تعریف نواب را در امراض حصیه و کلبیه
 نموده ایم اگر سبب آنها نیز از دم بود بجهت کم علامات و ضمه نواب
 از جنس علامت طبیعیه :-
 و اغلب فشار در مرض جدید جمعی را نیز قرار است که بعد از مدتی
 چند نندک است و وضع خاص جمعی با صراع و درم فشاری فانی و مان
 و قیاسیه الریه و چشم با تنوع و قیاس عارض گردد و پس از دو الی چنانچه
 بعد از این قسم فشار علامات جدید بر بدن گذرد و بر آنکه علامت طبیعیه
 در جمعی است بهر آنکه جمعی تحقیق باید :- و هر یک از امراض جدید جمعی را

در جمعی

نیت که و بانی شدن آنها و بعدی جفت ریادی شد خوابه کردید
تا علاج امراض جدیده قایده برپس عموم که کربس را مقصود است بدین
یکه هشتم امراض را دو جانی عین و شخص باشد که منع اندر جابر طریب
است ری نبود و پس علاج بود قوت پی بریز و ستر است در ستر
و نوشیدن آب شیره نمره قرمزیه در صورتیکه فشار مرض بجا نهد بود ولی چون
فشار او از قاعده خارج شود مانند کچک در روزهای هفت جدیده تا خیر فیه بعد از
بروز بردی معدوم کند از دو حالت خارج خواهد بود یا کچک دی از اکت
رشته چون اعصابیه یا ریاغ قوی موجود باشد که مانع است حرکات ماده سیر را
بجای کچک حالت ضعف عمومی و نقصان قوای طبیعی منع از بروز محرکات بی
عوار است مجرب است و در صورت اولی طریب است که بواسطه علاج لایق
حالت و میره از این باز زد و در صورت دوم هر دایم حالت متعفن
عوار است بواسطه انفعالات و حرکات

مؤمن نموده بد که سادست اسم سودای ابرسان را و به
دار تو تو هم مانند هر قبی از کله یا طایل یا شوریا فتن که در حد
بطریق فریفت ظاهر کرد و پنج دلو و عنج صند افانند ساز و سبیل
بغل شده تعب کرانکه مخصوصه او موجود شوند بدون حتی و
سوط باشند بحالت خاجیه یا خجیه مخصوصه که بد جهت میس
شدیدی انجوتیت و سرات جمع بدن دارند و علاج تعانیز
مخصوص است و

عاض کرده نه سبب آن چه چون حالت کسافت بود و تیرش
و دوام تنگی در مواضع پر کرد و غبار و تعال آلوده بدن جسم
و نهی ولی مسخره داشت که بعضی شخص درین اثر که مرض جدید بدن
حق تعالی که مزاجه

امراض آلات تغذیه مآلات تنفس و فشار تقسیم امراض کثیرا بطوری
در من است و بسبب این فرزیت لطاف جزا امر را بکنند و جرم خود
و حالت عیوب مزاج مخصوص است و این فرزیت در تمام موردی که پیشتر
بگفته بحال غلبه علاج بریز باشند و بعضی عیوبی که عجب بود چنانچه عجب
نیک نفس شش یکی از دلایل خود بود و و امی که خایه و سیلیس
نمودند علاج مخصوص و از ترخیص مخصوص در حالت فرزیت و سوط بحالت
خاصه عارض نیست و

تغذیه یافتیم بدین معنی اراض جودیه بدن می خاد و برکت غیر مستقیم است
 و بهنگام که بهوت ترش کردند و حرمت و کدورت اضافی نمایند و بعکس صداد
 از غیر تکلیف بینی بهیچ خصوص بنوعی از این جهت و اینگونه است بعضی از جملات
 جودیه بود و بعضی اراض جودیه که بعد از این تعریف خاص هر یک از آنها بدین
 بود و چنانچه در کتب قدیم اراض جودیه را بنحسب نامیم بر مبالغه

مقاله اولی

اراض جودیه طبیعیه
 و این مقاله بنحسب شود بدین جهت

جمله اولی

در تعریف آن بود که بواسطه فشار برکت را زایل کرد و او را برکت
 اگر اتم *egantkass* نامند
 بدین طبعی و رنگ اگر اتم شوند حرمت جودیه قویه یکیش را که متصل یا
 منفصل و جدا از یکدیگر بودند و بواسطه فشار برکت فانی شوند بقای
 مقدم یا معارض یا بدون او و بجهت عدم شدن حرمت از فشار باستانی
 در نفی

تغذیه داد شود از جنبه عارضه و از طرفی دم بسته در تحت قله و بواسطه حرمت
 او تغذیه کند و در صورتی که اراض جودیه که در کتب قدیم نامیده شده
 و بنام او معنی است که هر یک از او را در فقره مخصوصه بدن
 ذکر می نامیم

فقره اولی

در بیان اتم *earthness*

بدین جهت بنحسب عبارتست از اراض جودیه غیر مسری که کثرت بدن می
 معارضت و بروز نماید بلکه با هم ناصح که بسبب فشار معدوم کردند
 و عاود شد از قاعده و بهیچ ترکیب و عمق و هر چند طبای مخصوصه
 اراض جودیه که بنحسب شکل و در مایک

این معنی طبای مخصوصه بسبب اراض جودیه بنحسب
 را بنحسب گفته نموده بدین توان جمیع اراض را به قسم محبوب است
 قسم اول از آن اتم طبیعیه است که برخی از اوقات قبل از بروز آن
 عدم شد و بچالی موجود بود و خود را اطراف نماید بلکه ای هم ناصح با عاودت

بهیچ و چند بهیچ در جمیع بدن عوایت بهر سانه ولی قطعاتی از
 جودیه مبتدا در کمال که با حالت طبیعیه باقی ماند و جودیه پس بنحسب بر آمده شد
 لکن جودیه در او بود که در شب شدت کند و حرارت مخصوصه که در جودیه
 در پختن است و بعد از چهار ای شش روز که با عدم و بعضی نهافتن
 شبیه پوست که در حالت گشته مرض فانی گردد ولی بدست از عدم
 هیچ یا علاج نالایق مرض مزمن شود و درازی فتنه های یابسته ماره برین شرح
 باشد و این قسم مزمن را نیز چند بنوع است

نوع اول دوست در بنحسب معنی که بنحسب دور از اتم لوی را آن

و هم از اتم لیس

خونند که مخصوص بود شبانی را
 که عاودت بعد حرکت بدین دروز نماید در مایه های شفاف و غلب
 برکت بهیچانی می جری و در عوام بریزن نیز مانند فتنه سبزی معدوم شود
 یا برکت بود با تلهای معدوم و بهایا بروز نماید در انات بهنگام حیض
 و جودیه از حین قطع او معدوم گردد

در نفی

نوع دوم دوست اتم فانی که طبای و رنگی که در اتم لیس پاره
 پاره است
 خونند که حاصل شود از فشار طولانی موضعی جودیه مانند حدت او در شش
 یک بواسطه مرض مزمن بدست کثیره بتری بوده بند و در صورتی شش
 شود بنحسب تعمر حیات و دیگر که برخی از اوقات صورت فاقه ایاد
 باکت کردند

نوع سیم دوست در بنحسب معنی که طبای و رنگی که در اتم لیس پاره
 است و که حادث شود در طفل از عدم فتنه
 و در بعضی سینه در حضور جودیه آلات تناسل و بعد با کد شیده
 و صورت در راه رفتن

قسم دوم از آن اتم برآمد است که طبای و رنگی که در اتم لیس پاره
 کینه و مخصوص است
 انات و شبانی حادث شود در مایه های شفاف و غلب و در صورت و طریقه
 عاودت و مایه های شفاف که در حالت فتنه نیست نه مدور و صاف جری

براسته که این بعد از دوسه روز بر آنکی مختصا صاف پس نیک می آید
هفته صحت مختصا نفع دهم کرد +
قسم سیم از آن داریم که بود که بفرستد معرفت به ارتم نواد

الحق

اما تخفیف و چون بتعلیل عدم طلب تخفیف احوال جدید در زمان ارض
صعبت است لهذا درین رساله بخواص تعریف تفاهات هر یک
از اراض جدید با دگر پیوسته ایم و هر چند در این تعلی عدم وجع و حرارت
کافی نباشد شکی نیست که بمره ولی در اینم برآید که گاهی شبیه شود به نباتات
ولی تخفیف حاصل است بجهت اینکه در نباتات لیس لعل لون جدید برآید که با غیر
نمیساید و خود برآید که با برودنی سعد دم شده و بر عت نیز غوغا نماید و
و اگر چه بر طایفی غیر خارق برخی از اوقات در اینم گفته در زمان تکمیل فوق
شبیه کرده است به گدازی سفینه ولی از عدم تخفیف نیست بوده بلکه
در گدازی سفینه لون سفیدی موضع یاس برنگ نیست که اگر ناصع است عظم
فرا سعد کم میگرد و اما نقده امروغی جدید است که در اینم حادث از زمان

چنانچه قبلاً در این ذکر مکرر نمودیم
اما معراج سهیل است چنانچه در آیه مخصوصی عدم حرکت و چنانچه شش ضروریه و
و تفصیل مآدیه پیشینه و تریخ بدین آیه و در وزن شسته یا لیکن شسته
و اگر کافی است و چون در بیان حکمت
و حد شسته باشد مانند در حکمت علاج حاصل شود رزق و سهولت برقی
و احتمال آبرزن یا نفاذ در صورتیکه سبب غریب است یا به احتمال رطوبی مخصوص است
سعی نه و احتمال آبرزن یا بجای قیاسی سفید خواهد بود
فقره دوم

و نیز قیاس و در بنیاد که بدون این سبب است نموده اند و بلکه بعضی از
بیماران بعد از اضماعی بر غرض بود و سوزی که در هر سال مبتلا بر غرض کردند و در
این شخص غلبه حر و مرکب است تغییر اعلی قیاس بر غرض در این شخص سوزی است
پست الی چهل و پنج بوده اند و علل است ظاهر غرض یا در یک بیماری طی است
از قرار مزاج و دوی یا این بیماری این شخص و چون در بعد از غرض است غرض
بخصوص خود را در صورت ظاهر نماید.

بجمله تعریف عمومی علامات حیرت تصور شود و اینها ذکر تا کم پس بدیهه که هرگز اشتباه
محال و کلمات و حقایق حقیقه و واقعی دان و قی موجود اند مانند دو وسیع عند
نسبتی که یکسان نیستند و از بسبب حیرت کرد و آنکه شرح مایل بصورت یا
نقشی که در چمنی برود که مانند دو حرارت موضعی است که یکی کمتر که غرض بود
ولی عموماً در اطراف و کله های دیگر نیز ظاهر شوند و چون شدت نماید که در
صورت یکدیگر رسد که صورت مشتبه شود با چرخ که بواسطه فشار ضا که در
و برخی از اوقات حالت اشتقاقی می موجود بود و نوعی که بعد از فشار یا
بالشت تشدید نماید تغییر ماتی مانند درین بین می و اصدا و اتواء و بی ادبی

و بکجه بیان موجودانه و چون هر یک را بر سر است نماید بر این در جمله است
اوست ولی عوائق است چنانکه استنباط آن خوف برکس نباشد که عارض
شود پس در نمودن فوری هر که علامت استحال درم به باغ و بسیار عرفت
است

و دوام بمرض استوار است و در صورتیکه فرد باشد که در زنده مرض در پنج یا
شش روز بحقیق رود ولی شود که بعد از مدوم شدن که در موضعی که دیگر
بروز نماید و معلوم است که در صورت دوام مرض موقوف است بدوام برزدنی
که ای صبر و تقویم هر را لطیفی و کف استخوان

یعنی بریزد خواهند و در مدوم شدن هر یک از کله به استالون
آنها زایل شده پس از تقاضای صغیر سستی در اینجا ظاهر
گردد

بند کور است تعریف عوارض فائده هر است ولی شود که عوارض است
در مرضی غیر ری ریخ یا چنانچه در صورت استهلاک و حصر شود که طبیعی
است بلکه با جمیع بزرگه طایفه در مدوم شدن که بعد از چهار و پنج روز ظاهر
گردد

فستهای صغیری در او حاصل و بزودی شکست شده تا قطره و یا ششم
را بهمانی فراموشی از تیزنیل فکلیتین

خونند و بعضی از اوقات شود که علاوه برستو اسحق جدید به تیزی
بخت اورا تیز حمله سازد و در صورت حرکت بود بفعول یا غیره این
حالت را از تیز پیل فکلیت نو

مانند یعنی حمزه فغیونه زیرا که جدید
صلب و متد شود و اما یک تقویم کلی است و هر دو باطله شد از فشار
کشت مدوم گردد و عوارض علامه در تیز بروز نماید در هر صورت بحقیق
بر آن مرض ممکن باشد بلکه مثنی بریم یا غافرا یا شود و نیز ممکن است که
بعد از عمل به مرضی حمزه در طرف جرح است حادث گردد و این قسم حمزه را
بریان فغیونه از تیز تر است

گویند یعنی در تیز تر است و بدین اتفاق بقدر در خبر بسیار ری است
و در صورتیکه مرضی صبحی از رخ در موضعی بسیار خفیه گردد بهشت غافرا
مرض فائده گردد و همچنین در این خصوص ضعیف بنسبه که افراطی

در بعضی خصوص بجهت کثرت در این زنده ساخره نموده اند و معلوم کرد که
ادویه موضعی بهیچ وجه تاثری بر همین ندارد پس بنا بر این بجهت جرح است
پسوده شری و دیگر بخشند

و معلوم است که در صورت حرکت بودن حمزه فغیونه یا غافرا یا حلاج
مخصوص آن موقوف بعوارض است نه است چنانچه در موضع خود میگردد
است

حضره سیم
در بیان سیم که بفرستد رویتن

و بلاتین
خونند
به که سیم جرات از مرض جدی باقی و شرح و معال و نامتقدم
بروز نماید بلکه ای صغیر امر القون غیره در و جزئی بر آید که غلبه است
روز بعد و مد شد بدین به تیزه جدید گردند

و بمرض جدی باقی سر است باید بود بطه ماده مخصوصه که اکثرش از کثرت
شخص و جدا اقبال سازد اگر چه بدست دیده شده که در کفر و یا نه فغیونه

اوقات دیده شده که در ابتدای مرض حمزه علامت فائده ظهور کند
که بخت در حرکت موم بود به از تیز پیل فکلیت نو

و حمزه غافرا یا به فغیونه طفال تازه

تولد مرضی است سارردی که غلبه بهکوت رساند

اما علاج در صورتیکه حمزه خفیف است یا غیره و در شخص سالم بود استحال
بشرط طبعه با جمیع ضایعات معینه و هنگام از غذا و شرب یک الی دو
مسئل رفیق که کثرتی باشد و چون حقیق شد و نفس صلب و عارض و بعضی
چون بود یک الی دو دفعه لازم گردد ولی جهتناب باید نمود از ارسال
عق در موضع حمزه و چون بحد رجوع نمود وضع حق در معده میند بود و در کله
حمزه در صورت بود و چون علامت دماغیه موجود باشد استحال یعنی
باین است ولی در صورت استحال دائمی و ای جوش بطریق سیم جان
منفعت احوال بخشید و معنی ای تعدیر باید بتر علیل بطریق قرار داد
که دوران دم به بولست حاصل شود

اما در خصوص ادویه موضعی که برخی از طبایف و مخصوص دانسته اند به کله
فکلیت نو

کرده و به و مخصوص شمع دارد و در طحال و اندام است بعد از آن است
و ستری است از ابتدای بروز اولی بازده و شمع و غلبه مرض در بدن
و باقی شود و اما علامات در سه چهار روز اولی مرض مبتلا بود به
چکلی در کام و سعال و یحان دم در قهقهه و تشهر و تنوع و قوی و کمی و کمی
از مرضی باشع و هذیان باشند و بهیوات بتدریج صاف شوند تا روز
سیم چهارم که علامت جدید شوند اول در صورت و بعد از آن در جبهه بعد از
آن در عرق پس در آن در صدر و در بطن و در جمیع بدن و کله و در تپش
بوضع کردن که یک است که بتدریج عظیم و یکدیگر متصل گردند و کله های هم بر
بدن نیست مخصوصه با جری برآمدگی حادث شوند ولی موضعی از جگر که
مستلزم است چون طبعی خود باقی ماند و چون بعد از پست چهارم الی چهل
عشت مرض کجی ظاهر گردید و بعضی از علامت مقدس تر نقصان یا بدلی
سعال و حرارت عین و حالت ترسید باقی ماند و چهار روز بعد از تمام یافت
که کولن آغزای پس باض یا صفری که کولن کشته می باشد و بعد از آن شود و از
روز هفتم الی چهارم که بیمار که مبتلا بود به طریق نفس زایل گردد و جمیع علامت

فلذ

مکرر حال که مدت بازده روز اولی گاه باقی است
بمکورات تقریبی است از سر جگر که با مرضی دیگر مرکب باشد که
برخی از اوقات مرکب شده و ایت بمرساند و از آنکه در حلقوم که
مصاب با و است تواند بعضی شدت نماید که شغب خیزه و غیره از این
جمله ریه را نیز مبتلا سازد و نیز نو که سر جگر که کرد و بوم معایر یا غایب
بجروش خشنه کاذبه در حلقوم نبوی که تقدیمه لغرض بسیار مختلف شود
از قرار عراض

و بعضی از اوقات شود که علامت جدید تا پنج الی هشت روز ظاهر گردند
یا همچو جگر روز نمایند یا بدن علامت ترسید حادث آیند و کم شود که کولن
که با بعضی حرارت که کولن شد و صورتیکه بعضی شماس بسیار ضعیف
را مبتلا سازد و نیز از جگر که در غیر طبعی است بکله بعد از سخت از
ظهور علامت جدید فی الفور اما علامت متعدد گردند و تب بتمام علامت
جدید غلبه بر روت هوا عراض درم و می است
اما علاج در صورتیکه مرض بقاعده رفتار نماید که بسیار ساده و جری بود

و باید مرضی در ترهت کند و برای منزل او معتدل باشد و بچکه بیشتر روت
و نه که تب شعال گردد و از اطعام نگاه داشتن سکون او بر است شدت
می است و نیز آلودگی وقت روشنی سکون شرط علی بود و چون با اینها
مقتضی است از غذا بکند بکند و شمشاق بخار از فارت و تقسیم صورت
و صدر و طرف بطرف فارت کل با بون یا آب گرم با بکر که که در او بود
و تحقیق دادن حرارت و بیست و بعد و بهین ظهور شرب جری معرقه ماند
چای گل با بون یا چای قطعی بضافه مقدار قطعی ترشت در طعام بیست فراج
میفرماید و هر چند رخی از طعام معتدله باغ او دیده شود قوی نه ولی اکثر
طعام است با آب معتدل تر دهند

اگر به مرض غلبه خفک باشد و این تدابیر جزئی که در صحبت زیاده طلب
است که معتقد باشد عراض دیر از آنکه هر مرضی مانند ترش بر روی غیر
برداشت کند پس باین با طبیب در هر نوبت از اوقات مرض حاد است
و صدر و بطن او را مصلحه نماید که کله تر علامت ریه و یکی درین که موضع خور
بروز دهند و از آنکه چون درین مرض مرضی شکی باشد از صاع عرقی که درین

فلذ

تس بود یا بدن و چنان بعضی با کاه و تس پس بکر جری روشنی او را
ازیت نماید و بعضی سیرج و صلب کرد و خفگی خواهد بود بر شعال مرض
بناغ و چون حمله حالات ریه و کراکوش و اوان بعد لازم
است و چون علامت بماند در صدر موجود بود قصد نمایند که ضرر بخور
نموده که طبیب معروف بکفین سیاه نام
نام تکلیف نموده که در هر صورت قصد کنند ولی این تخفیف زاده
از غذا بخور است و کله علامت همچان دم در ریه درشت بی در در
اول موجود نیست و صعوبت نفس در آن اوقات از عراض مرضی
که بتدریج فانی گردد و در صورتیکه مرض و باقی با وجود علامت محرقه یا کله
و شخصی با نقره حالت آویسی

موجود باشد قصد ضرر خواهد کرد و در صورتیکه بعضی از علامت او به همچان دم
بناغ و برخی علامت و تله بر ادبی حاصل بود و بیکه رفتار معالج خور
نمونه بهترین تدابیر است که چند عدد از الو درشت با وضع نمایند
چون علامت جدید نه نفس بود حتما تمام لازم است بکله که عدم ظهور علامت

جوئیہ کہ در فیل بر پشت حجتی یار در دم آت و غمید است ۛ
 و چون بپس صورت نقصان بعد مژدگان فوری عادت جدید شقاوت چنانکه
 کافی بود چون در افکار و استیلا بر تیره عرق و محرک و صوری که نمیب ۛ
 بپوشد و بی چرخ است جوئیہ بعد از استعمال مسهل فوری یا بعد از استیلا که
 بخوری خود عارض شد بعد موم کردن و نظایم کینو حرالات معمار لازم شود
 و در کسب کای که در نظام ملل بطین وجع عارض گردد و وضع علق و رقعہ و خون
 در مفاصل ریخته شد و هر آنوقت که کون بر از فاعده طلعیہ خارج شد
 یا تناسل را یکدفعہ از استعمال کلل یا بنوق با کریمه ترش
 یار و معالج خواهد شد ۛ



اما علایات سقده آنجا قشر بر، و حتی و تنوع و قوی و تنوع معلوم و بعضی علایات سقده
است خواه در افراده خواه مرکب یکدیگر بهیچا است ترانید نماید باز در دو عالم که روز
ابتدای برزخ است حدیه نیست بهیچا است حدیه یعنی نکته ای شرح تیر از افکار
شود در صورتی که انان کند و بعد از آن هر یک که کرده و در صورتی که در هر
و اکثر مجامع عالم در دست و چهار دست بوجو شود و چون تا کم رسید بوجو شود
با یک دست حسن و حرارت شده و نکته به در کل شرحی که این از برزخ علایات حدیه
در او حتی و علایات عالم نقصان یابند در بعض بعد از برزخ و نکته تا در صحنی تنوع
سابق بوجو در بود و تنوع معلوم ترانید نماید و بعد از دست فلک بعضی علایات انان کرده
و غنائی غنائی در آن و حق در امری شده ظاهر شود و نکته تا حدیه تا که هیچ
روز بجا می گوید، با تندی ولی برقی اند و اوقات علایات بر آنجا در حق و صدد و اصل طفل
طاولی است بسیار صغیر شود بر حق کم تر بر آنکه و اینجا است مخصوصه و ابتدای
فرزندی که با حق بیستیر

(3)

[illegible]

بیکه پنهان می است جدی با جمعی و سرای که به است تشخیص و اوقظه با یکدیگر می
حکم که هنوز بشد که در زمان معدوم شدن تبدیل بعضیهای سپیدی شکل گرفته
و آب بود اما صورت و وجه معقوم و غلبه می شد که بفرغه تشخیص اعتبار
نشانده و هر چند شیوع او در طفل است تا آن ده سالگی ولی نتوان گفت که
چنانچه امر است نازده

شود و قطع نماید عرض و تا روز نهمت چو کعبه عجبی علاج پذیرد
بعد که پانی بود در علا به کفایت سارده ولی چون نهض و پانی کرد در برنجی
از اوقات در صوم کرب خا اید بود و همیشه کازد و در شات صفت بسیار خوب است
و علاست جدیده بطبی از راه قاعده بروز نماید بسکون بعد از توج و قی و جماعتی بی نهایت
پیش بعضی از اوقات دیگر کفایت همراه بود علاست صغیره نه از نخی و نه از بزرگ
و کعبه بعضی حرمت که اکنون باشند و بول و موی و بجز و غرضه از زمان است
را که بود بعضی بسیار سریع صغیره بخواه است پس بر ملاکت

بروز در میان تمام

در حلقه

در سرخه

اول علامت بعد از مخصوصه	اول علامت بعد از مخصوصه
وجع نفوس است به دوم	سعال و سیران بعد است
جواب جدید در روز	دوم علامت جدید در روز
دوم علامت هرگز در کله تا آخر	چهارم الی ششم علامت هر شوند
کله لئون اند	و کله تا آخر جمع به بیستم سبک
سیم به سبک که در کله	شدن کله به نفس سبکی چند
بفرض بسیار وضع و طولانی	وضع و طولانی نیست

است

اما اول در صورتی که در روز و در وقت بعد از ظهر بر سر بتری بود
و تا سیدان بر سر به وضع و استمال آید تا آخر غایت کافی است ولی
پس از صوم شکست که وضع خلق در خلق و غرض بکثر است لازم کرد
نسخه غرضه بگیرند اما بشیر صد و بیست مثقال کلس پست و در وجه پاره

نسخه

مثقال سرکه بنفشه مثقال است دوم

نیم مثقال به چون مرض بی بنیه بود بوضع وضع غرضه در جبین و در وقت
بینه و ناه بود و تا سیدان بر سر برقی در صورتی که است تقویه نورم باشند به
و چون همیشه کله در صوم علامت هرگز در کله بود

استید سرکه

بهرت داران

است

عرق نمایند و چون علامت ظاهر آید بطور مستدرج صوم
تغییر از سطح بر سر است که به شراب و از دهن بر غرضه
مورد در وقت

جوع نمایند ولی با طبیب باید از صوم بود و صورت بروز است
بیش از حد در حیات غلبه از صوم است و بی بنیه بود و در کله
بدون فایده و عوارض در ادعای و کله و شکست و مثال جوع نموده
در زمان تقویت این صوم است و از غرضه بود و از صوم است و در کله
استقامتی ملی باقی ماند و باشد چنانچه نمایند از ادعای و جوع شود و بوضع

در وضع کله بکثر رفتار شود و در وقت که در تقویت است

در وقت که در تقویت است
چون در وقت که در تقویت است و در وقت که در تقویت است
مثقال در کله و باقی بود و در وقت که در تقویت است
در وقت که در تقویت است

در وقت که در تقویت است

در وقت که در تقویت است
علامت به مرض جدیدی غیر سرکه که کله در وقت که در تقویت است
خواه سرخ تر و خواه غلبه تر از لون طبیعی بعد از ظهر و سرکه
بکله شده و در استمال کله که بکثره و بکثره و بکثره و بکثره
نایل کرد

بمرض بطریق عادیه و غلبه بر کله و در وقت که در تقویت است
مورد در وقت که در تقویت است و در وقت که در تقویت است
که در مرض بر کله و بر کله و بر کله و بر کله و بر کله و بر کله

نسخه

در وقت که در تقویت است

در وقت که در تقویت است
فرزندی پان میانه از شخصی که کله در وقت که در تقویت است
جست بسیاری در وقت که در تقویت است و در وقت که در تقویت است
هفته سال باقی ماند و در وقت که در تقویت است و در وقت که در تقویت است
صوبه کله ای هر روز و در وقت که در تقویت است و در وقت که در تقویت است
مثال بکثره و در وقت که در تقویت است

و کله اوقات و در وقت که در تقویت است و در وقت که در تقویت است
بکثره و در وقت که در تقویت است و در وقت که در تقویت است
شود و بکثره و در وقت که در تقویت است و در وقت که در تقویت است
بکثره و در وقت که در تقویت است و در وقت که در تقویت است
که مشقه شود و بکثره و در وقت که در تقویت است و در وقت که در تقویت است
کله شده و در وقت که در تقویت است و در وقت که در تقویت است
بکثره و در وقت که در تقویت است و در وقت که در تقویت است
بکثره و در وقت که در تقویت است و در وقت که در تقویت است

متلا به نض بود و بواسطه حاکم بدن علی الدوام بدین تفسیر از شیرین آفتاب
برآمد که با طهر شده بعضی بون حرمت بعضی بون پاض و بر روی معدوم گردید
و هر روز بخالت کی روز وضع بر روی نمود و در چهار نفر نیز بر این آفتاب
متلا بود و با ششانی غوطه گل و دغال و پس بخورند و نیز بپا کنند از شخصی بپا
پست و چهار سال که از زمان بطولیت بدینعت متلا بود و در وقت حجه
مطهر با وجع نمود و علی غیب تن شخص بود که مرض فی الجوز از جلد ظاهر میگردد
فصل تقال می نمود و باینکه چون این شخص مذکور از بوی مشک به بوی گرم
و در بیکر دین غی غافل دان آنرا نمود و بقیق آفتاب بصر سانه بخالت تخفیف
نیز شد تا بوی مشک عود کرد و در بخالت برآمد که بوی صلب حرمت مجده
در جلد ظاهر بر روی نمود و

در صورت خواه حاد خواه مزمن بود غلبه علات جلدیه سبب که ای برآمد
همراه بعضی صلب جلد م طوبت نه در در کای که کله با متفرق باشند هر
یک از آنها که از یک جنس بزرگتر نیست ولی چون با یکدیگر متصل گردند
شود که هم آنها بعد کف دنی رسد و چون کله بخراطه شد به پسر از اندام

طمانی

کله ای برآمده بشرافاتی و بیکر کرد ولی چون کله تخفیف تر بود کله ای برآمد
در بخالت مخصوصه تخفیف رسد و نیز از جلد صلبت مخصوصه سبب است
فصل مشک که با دسترو نمودن آنها در جلد خرم او از دسترو نیز گردان بر دست بر
بدن آن

تا صبح و بختی رخ کله چهار بدن در محلول کربات و دوش

مفید ترین به پرت است
و در دوش رجوع شود به ابد و به قهیه و مسکرات از غریزندی و نایکی و حرمت
باز این پد بخیر از جلد صلب و بطول بخالت متفرقه مانند گل قطعی و چون
علت غریزیت به بر سانه استحال محلول از شکلی که در فرامادین شفا شد پان
شد جای نمود و

مرضی را حبت سبب نم است که گوشت بزرگ و دای و دوات بکرت
و جای دق و دای شول به بکرت جز به خفیه و نه

فقره هفتم
در کله

تثاق طوبت وی تخفیف رود و برقی از این قسم مرض جلدیه را در
طرف طدل حلقه هر لون موجود و برقی دیگر غیر موجود است و
و تخفیف این قسم مرض در هدا شمس بند بواسطه موجود بودن طوط
طوبت سوزید و از صفر هم آنها سبب طوط که سفا رست
بول را که طدل کله بود و

عاده برآمد که فستهای این قسم طدل قیق و لطیف اند که بخت و
بشای مرض نیز از پستول

بختی که فست مرض دیگر غلط است و
بختی که فست مرض دیگر غلط است و

هشده اولی

در جی حرق کله که بختی نیست و

و هم غیور می از و هم نود و بی از

بند

به کله عرق که بخت طدل صغیر عادت در جلد که بعضی از مرض حرمت

در مرض مخصوص بعضی با در کف است و بعضی عبارت است از ریم
چنانکه در جلد دیگر در موضعی بر بدن که

جاست آنها نیز می که در کله سببان معدوم شد و در فصل خریف عود کند و چون
مزن کردید مرکب شود به حال شده و بدین جنون و کربوت و جانی لایسته
چون تخفیف رخ و در کف آن بجل کله بر حقت معین گردید عاده بر این حرمت
عاده درین با موجود نیست اند تعریف طوطی او جاست تطویر کلام است و

حکمه دوم

در طدل صفا جلد که بختی و بکول نمند
به کله بختی عبارت از برآمدگی صفا جلدی عود از طوبت که برقی از اوقات است
طدل با کله قیق و عاده چون جسد کاه به دور و غیر آمده مانند کرم

است و طوبت او برقی از اوقات و چون
رنگ و بعضی اوقات دیگر صغر لون و برقی از نه دیگر این لون بود و
فشار آنها نیز سفا و دلی غلبه شقاق بدین شغلند و بخت طوط او
خارج شد بشره آن شکست و بدل بعضی کله بشره صلبه و بختی که بختی

الونی

است چون در حقیقت در درم صفای زبان تازه زینده
چون بخت دانی بود همراه باشد حتی و عرق بی نهایت و طبعی نریخت

مرض را فریسی از

و هم بود طبعی از

بند
و نیز چون سایر امراض جدیده باقی به وجهی متقسم است به درجه
اولی معتدلات به درجه دوم برزخیه است جدیده به درجه سوم

حدوث فتنه
اما درجه اولی متوج و کائنات و عدم شهادت با عرق بی نهایت شخ
شکایت از یاد چند با هر ای صداع و کس فشار در موضع معده و طبعی است
و گرم غشی چون در بعضی ضعیف نباشد بود و گاهی قلیل که شدت خفیه بود
بعضی شریخ و عرض قوت و نازت بول و سیاض زبان به درجه دوم
الی سیم در ضعیف برزخیه باشد که طبعی است برزخیه است
جدیده که به درجه است یا یک که ای صغاری شده بر فتنه کردند که
در وسط آنها برآید که حریفی است هموار از رطوبت که این قضا

کی

میلی از او

نمندی عرق
کریخ و یا برآید کی بدون گند ای شریخ وجود ایند که در ایسی از

باز
نمندی عرق

نمندی به حرکت از دو قسم که حرکتی بجز آنکه در جمیع بدن حرکت
که از عرض معده مانده این عرق است به درجه اولی که موضع را بجز آنکه در
عرق و کائنات شدت نمایند در موضع دیگر جدیده و برزخیه و جدیده و کائنات
درین پس نامور و شیه بپشت منری کرد و چون برزخیه است طبعی است تمام شد
عرق فتنان باقی و لی حتی و کس فشار در موضع معده باقی ماند و چون در سطح طول
صغاری عرقی عرقی به به ای جمیع عمارات در تیره موقوف شوند و بعضی آنها
در درجه دوم و ششم است الی چهارم و ششم و ششم هر شوند به درجه شریخ عرق
کری جدید است ولی شود که به طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است
طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است
او قوت تیره طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است
اما علاج به درجه دوم که مرض پیدا بود اما طبعی است طبعی است طبعی است

طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است

ولی چون عمارت برید طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است
بروز از آنکه چون کائنات بسیار بود و عرق است طبعی است طبعی است
طراف صافه و سهل برقی چون صداع شد به وضع عرق و جانب شریخ
نموده به درجه دوم که طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است
در این که برزخیه و چون عرق از کائنات طبعی است طبعی است طبعی است
چون که کینه عرق خواهد بود

خاتمه

در تفاوت کیفیت کسب عرق

چون در بعضی از امراض تعدیه بعد از شریخ طبعی عرق خواه از شریخ که خواه
از جهت کیفیت بی نهایت تعبیه است و خواه در این از یاد شریخ عرق
خواه شریخ خواه عرقی ریخی از کائنات از قوت در ضرورت بی نهایت مرض است
نه مرض است از قوت که بر او برآید که شریخ عرق از جهت اعلی جدید
است به برزخیه که شریخ عرق عرق است از کائنات و فتنان طبعی است
اما فتنان شریخ او در امراض از تیره طبعی است و طبعی است بر شدت دم و کائنات

طبعی

صغاری و بعضی در ای نیست چون عرق برزخی در موضع صغیری از بدن برزخیه
و از تیره دم که کینه کینه است و الی است طبعی است طبعی است طبعی است

طبعی است

اما کثرت شریخ او در مابین امراض طبعی است طبعی است طبعی است
که مرض در کسب صحت نیز به کائنات طبعی است طبعی است طبعی است

از یاد شریخ عرق و به ای مرض طبعی است طبعی است طبعی است
بجز برزخیه است خواه به درجه است و طبعی است طبعی است طبعی است
چون کسب در صغیر که طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است
ولی بی نهایت در ای خواهد بود در صورتی که از طبعی است طبعی است طبعی است
شده به

تغیر است عرق عرق کسب است
عرق از یاد به برزخیه طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است

در فتنان از طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است طبعی است
مراجعه و اما کائنات

[illegible]

در عرق نعنائین و اسفند اورک

در عرق حبلا بین مقعر و ضمیر

له برخی از اوقات در صاحبان یرو

که برقی از دو قات در حال برق الاصفی جاری می شود و دست که بر روی
مریض را دراز کند به سیم بکشد و از محفظه غیر خونی در عرق نیت شود چون
توجهات دو کتب

ویدور دولیاسوم

و نفرت و در غرض و ریون دوستی :

تغیر است از نسبت خفای و چه حرارت طبعی خود عرق گرم غلبه ال بر
جود است بر عکس عرق بار و بخصوص چون در صحنی در مواضع سرد
در مواضع دیگر گرم بود که روی است و عرق بار و پس در او ام شیده بیل
است بر غایت های است ۲

اما تغییرات عرق غلبت بقوام او چون عرق بطریق مجاز زرد گشتن را میگویند

هست بخصوص در عرض مجویہ : شرح عرق یقین مخصوص است تہا سہ
وہا سہ اہدہ یخصرت ال برہانت نیست زیرا کہ بخت بہرست
نہ شود ولی شرح عرق یقین دو از عرض عادی ال بہرست برہانت و نقصان
قوت بعد تجرید عرق : عرق باہکی رخت بخصوص در عرض عادی بہرست
ولی شدت زوہت او بہرست و فہما سہ دو حد نفع در شش ہست بہرست و دل
و ہشال بہ :

تغیر عرق نکت ختوف لون او : در تحت عرق قیام محضه است و نکت

عرق صغریس بر مراد صغریه و آلات اوست و غفر مرآت است

عرق هر دوی بون ظاهر شود و حصه عامه در قسمت تقاضا شد که نهها

دی است

تغیرت عرق نسبت بر بخار او به یامد نسبت که عرق طبعی را مصونیت

ولی نه بشی که از بیستام راجه او تحبص داده شود که نه نوای که تازه وضع

محکم مودہ اندر در عرض تزیینہ و در رو طبع

و کای عرق زنی : رایتخته شسته بر یکته آب است جویه. دلیل است بر قرب

موت و در شہنشاہ قباقرس قبل از غلبہ ان اور کچھ عرق شہہ بہت بڑا کیہ
امانک و چون کچھ عرق شہہ بود کچھ بزرگ

دقت طلب پس بہت برحق اور دین بہ خاطر مادیات

و فرزندش

وینا سیمینانی

وینا پیغمبرانی
ووی خرم کنده شدیوست

برنوشیدن او و بدست سعده راجع است و تولید امید در آن سوره

خوف ترشح عرق تب موضع عمومی است یا موضعی؟ عمومی او ادراریست

همراه بود تخفیف علامات روید و اینگونه از موضعی است ولی در امراض

مزنه عرق شامع حلائی است ردی :

موضعی او برخی از اوقات ممتد است تشخیص مرض موضعی را استاد مریض

دریه جلد گاردی موضع غلت پس از سایر موضع عربی کند :

از قرار اجماع مخصوصه بر ذوق در سر میں از عرف و تنوی یک به

در زمان مریدیت چون کلمه درمید و در استلای سنده درمید است

و غرق صدر و لب بشویم ربه و شوق و تو رکوبی

اور ادعوی بطور قریب باشد

اندام نقصان نایب رشحات بدیهه و عرق مقعد و مثلاً این به نوبه مقعد

و بعد از آن در حبس تعلیم حاصل شود و عرق شدید طرف غلبه نموده است

بہرے خنیزو بوسرو مرض کبہ :

روح عرق لب برض بحر بی عواسی است : بحرانی لوت عرق و قرآون

مراہ بود سایر علامات بحرانیہ از قبیل یسف جلد و حرارت معتدله او و

و نویست عرف سرخ و جویت بعض و رنوب بول با بوج و بول جران

نصفه در خط او با حیف جمیع عوارض رویه :

ای یوم در صورتیکه عرق در پس پای هر صحرای یاد او هر صحرای هر صحرای

بر باروب در دوس باوجود یک خود جود الحوت بند و عجم در حق
رضو را - تخلف در حق - شایسته تر از

بسم الله الرحمن الرحيم

نکند و بندهای خاکستری که بر روی دیوارها و سقفها کشیده شده است.

از این کتاب که در این روزگار به نفع و زیان است

ثوری تواند بود یعنی عرض و عادت نیست بکدام قیاس است در حضرت کبر
از اینها که مرضی است نه جنین

از دیار ترش عرق که غرضه قید در
خود حاصل کرد در استمال چون او در عرق بجهش در بر غرضه سفته بر
بارد و میسزم

عرق معوط با وجود است بدن بجهش در لیلی و تمایل است که عرق این
اشخاص با خلوص باشد از جهت که گمان بسیار نمایند مرین اشخاص
و این از دیار ترش عرق موجب تحس قوی و پوست مزاج و غرضه ضعیف است
در هر صورت از دیار ترش عرق شایع ذاتی مرضی است بسیار در بی نظیم
صورت علاج او عوارض برینکه در تفسیر عربی هوا اشخاص مذکور در اردوی است
بزرگ بار و میسزم

عرق منوط است به حال او در وضعه قابل جهت دادن حالت طبیعی عود
چون تمییز عطای سرکه و عطایخ مار و یا پوست پد که ابتدا آنها را گرم کرده
استمال کنند و بتدریج حرارت آنها را نقصان نرود بالاخره سرد بکار برند

بال

و پس از تمام عشت مریض دریا بجز طریقی نیست و در این مرض نه جنین
برج شود و مسکات قویه و لادیه مدنه در سرد و نه روز کند و لازم است که
بجهش مستعد در حالت سرد نشیند شود و مریض در ترکیه هوا استمال نماید و بسیار
گرم شود و بجز

از دیار ترش عرق موضع قبل از یکطرف و بعد از آن چپ و چنان بار الوقع است
و غرضه طوط کرد در دست و باور بط و چون بجهش در لیلی بر شقال
یا کتب مرض دیگر که باید بر غرضه است که بشد و برین انواع علاج در حضرت
معاذ لون موضع معول است با آب سرد و چون غرضه طوط با شوال
فا در زال بر فرج صانع کشته تقیر عودیه حد است که که موجب صعوبت راه
رقن است و در حضرت عودیه که غرضه است قطعه حله قطره از این سرکه
بر چهار الی چهار کوب است معول در نه و قبل از استمال بر کوبنی مخصوص دهند
بجز نه سرکه بجز بظاظه دو نیم لیگه

بست نه جز به برنی از اوقات از دیار ترش عرق با چنگه ساجا که
شده یا عربانی عرضی است و در حضرت معول را خلق اورست حل

مخفف و در سرد در حضرت با طیب برافند که بر روی ترش عرق
پار اجبت و در بظاظه که بشد پار او آب گرم بت طلافی و تمییز باقی کرده
یک نذون خود بنی اما یک

عول داشته باشد و یا یک نذون در دگر بکشت کشت که برود و امضای نه
کوشه باشد و غرضه که بر کرده بر روی استالی باشد و در کف پا و طرف او بپزند
در بر روی او جوب بپوشند و اینها را صبح و شام بکار کنند عرق مذکور
از این ترش شود

هر دو نیم

در هر یک نه کال
بکشم بر مرضی است از طاول صفاری روشن و غاف بکشد که در بعضی
از نواحیه در تمام او طاهر کرد و بظاظه بوج شدن حیوانی مخصوص که بجز
اکا رس و لا کال

عق چل به
و چون بکست و نه و مویه است از جهت حاجی
و خاص بودن او فی حقیقه عرب نه از جهت مرضی عودیه قایمه و نه از مرضی عودیه

مردن

بدون غی است
پس با برین چون که بکست بر مرضی است و برین چون در اوقات حضرت
تکلیف نیست که در هر یک طرف استمال نکند است و چون بسیار صغیرند
از این بین پدید آید

و مرض بسیار سری بود و بظاظه شقال که چون از بنی بدنی و دیگر دلی چنگه از کوبیده
معوم گردیده شود که در بعضی از بلاد بجهش کثافت بخوری خود بردناید

و صیر که بر مرضی است نوزاد طحال پس از پنج و شش روز و در سایر استمال
در مدت بازده الی هفت روز عوارض است و غرضه است بر روز نایه بکشد
و پس از آن طاول های صفاری با نوک که در بعضی از جبهه مویه جمر لوان و در
سایر ارضه چون جود بر و بکشد و بر روز نایه طوط و لهما طوط و لهما صانع
در جانب الی عرق و در بط و ططن بود و طوط و لهما بسیار صغیر و بقدر عرونی
بیشتر عود و عرق رب ولی در هر صورت با طوط حله شده بکشد که بکشد بکشد بکشد
طوط و لهما از لیس طوسی عود او فست که بکشد و در بعضی از نواحیه عود بکشد
بست غرضه های صفاری یا کله های دم نموده و یا کله چون علی که دام آنها را باخت

بگشاید برخی از اوقات بعد از عتبات عظیمه رسد ولی با وجود نجات
بکثر طبعی است و تقاطع ولی صغیر به رسیده باشد و بگویند در شخص او
ثبته نخواهد شد و در صورت بعضی مرضی دیگر شنبه گردد و در مرضی
مرض جوی موم به یعنی *Diaporesis* که حالت جوی او
نیز طاول صغیر است و اما در بعضی ترشح طوبت موجود بود و در جرب طوبت
بسیار کم حکاک ترشح گردد و یکی مرض جوی موم به نیز در کوه

carago ولی باید دانست که در پر در کوه و دهلی
صغیر جرب و در جرب بگویند که علاوه بر این در جرب حکاک
تحقیق نمی گنجد بود و یکی جرب شود و بعضی مرض طوبت که حکاک او به طوبت حکاک
از راه پذیرد

اما علاج چون جرب مرضی است و بعضی و بعضی و بعضی معلوم است که به طوبت
برخی و بعضی است و مرضی نیست که از جرب جرب او را به از او به جرب جرب و به
بسیار بگویند به طوبت رسیده که هر چند که به طوبت فراری و ماهر است و دانست
خوب است و حق جرب را به طوبت حکاک کند

اما

اما او به فرار چون در بعضی حکاک و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
بود و مانع از اشتغال آنها را که به طوبت و یکدیگر و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
او را که بگویند که بعضی مرضی را خارج نماند و اما شنبه است و بعضی و بعضی
بهرین عجز و بعضی نیست بحول کرد و در *Chlorosis de Sanguine*
روزی نه الی چهار مرتبه که تا روز چهارم الی پنجم شنبه یا به طوبت و بعضی و بعضی
در تفسیر بعضی وقتی تمام نماید و بعضی خارج ساخته را نیز بگویند و در کوه و موم
مخروط داشته باشد بگویند که چون بعضی قوی بود که به طوبت جوشانید
در آب صغیر شود و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
یک اویش نیز از آن گذارد و بعد از آن بگویند

فقره ششم

در جرب طوبت که به طوبت *Coryza* و در *Dentia humide* ماند

به آنکه به این اسم میزند و بعضی حدی یا طاول بسیار صغیر است که اگر حد
بخت او همراه آن بود و طاول بر روی سبل بعضی وقتی گردد و به طوبت

و عتبات عمومی که در هر موضعی از مواضع بدن تواند بر روز نماند و بعضی
عجز کرد و در نیت شمر

و اما در بعضی غلبه چشم نهفته و به طوبت و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
بر روی ترشح شده و طوبت ترشح از آنها ترشح گردد و این طوبت ترشح
انجام بگویند و بعضی شود

بعضی را غلبه بسیاری بدانند

اما مرضی او را اتفاق چند از علامات باها او باشد که هر چند عتبات
و عتبات و همراه آن است و به طوبت و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
مواضع ترشح و طوبت غلبه که به طوبت پذیرد و اگر چه مواضع ترشح شود ولی
بعضی را از ترشح عتبات بگویند و در جوبت که در طوبت طوبت تامل بود و جرب
از اوقات به طوبت عتبات پذیرد و او را طوبت طوبت

اما علاج چون عتبات عتبات بود و غلبه از جوبت و در طوبت و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
بنا به وضع جوبت و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
ضعیفی طوبت است

اما

اما مرضی او را عتبات طوبت است و در بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
شوند و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
بگویند و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
طوبت و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
نماند

و بعضی از طوبت و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
فترت در زمان *Chlorosis de Sanguine* علاج نموده و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
هر دو و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
که جوبت طوبت است

و چون علاوه بر این است و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
از اوقات لازم شود که بر روی رخ عتبات نماند و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
آب بگویند تا به بر سطح که در بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی

موجو نیست ولی علت در دست بود که ردهت مزاج که بویان دان دست
اما استیلاج در صورتیکه علت حادثه و سبب دوفریغیان استعمال مسهل است
برای دفع و دلالت و تهریب بارده اغلیه است ولی چون سبب معین و از آنکه
استلحه معده و باز خوردن اغلیه نادره و مثال دوشده بر طبق نهم است که چنانچه
عادت را نموده از فریب رفتار بنماید و عموماً باید نیست که جلوس در آن است
واضحه و محرکه مضر و همچنین نشق نمودن طاولها عیب شدت و جمع شدت
و جمع صورت همی گردد ولی چون بخودی خود بشود خانه که رده بهتر است
موضعیته چنانچه در ورق طلای اصل است یا پرده نازک که پرت تخم مغز از غلبه
فرودگرفته و چون حمی بارده خانه که در قوت فحش طبعیت را بواسطه استعمال مسهل
دو کین

موضع علی در اسپایه که نوره مکرکه ماده ریبه غیر سالم خارج شود که در بصورت
دزور پوت کینکین یا کافور یا زنج سفید سفید است به
نقره و دم در دو پتیا
این علت را در عداوات تعاونی با پی فیکوس نبش کرکین پس زرشق
طاول بوض ماده سر زیه ماده ریبه و مویه ترشح کهو که خشکده فلس غلیظ
اسود اللون بوجه لای و زرافشان در واقع به بعضی نیا به و نمبرض مخصوص طبل
و شیخ است به و یون در ایران موجبیت تریف و بقبضه حمت نظیر
کلم است و کاف به پستن سکنه قاعه اقبای فرنگ برین است که فلسه
بوسطه احمد نشسته یا که در سبب غیر نرم کنند و برخی زرد فاسد موضع
مسول ابو محمد لکرو دو نشو
تفصیل نبه و پس زردان جرجت را بمرهم زرد نشو
اود فیه زرد و دگر گوز

به آنکه غرض با صطوح طبایع کونک عبارتست از برآمدگی بشره که مملو بود از ریم
جاصل شده از عده مقرر در رین ریم تواند که جذب شود و عموماً به آن نفوذ
کند و تجزیه غرض در دمه و شکله های بود یا سرخ رنگ و بعد از آن هر غرض
در عده است و در غرض عده به پستی
سخت قسمت است: اول جدی دوم به کاهوی سیم آکنه
چهارم مان ناکره
خصلت است

هفت قسم در فصد اعراض عجزیه با جمیع است و باقی در فصد مرض در آنست
 اند و چون در فصد میریت چنانکه نامم سه قسم را از آن سر و دیگران غیر سر را از آن
 هر چند برخی از فصد و اولی و دومی سیفیلید را و غیره شش قسم نهادند
 ولی بگذریم چون بالذات مرض باشد زنبوری است و در موضع فصد ذکر کرده و دمایید
 سیفیلیه را پس از این در تعریف سیفیس بیان خواهیم نمود
 فقرة اولی

در جسد که امیده و نهیسه و ریخته
به لکه جدر ز جلد امراض جلیدیه حمی و سیرت شد به است که بهنول دوا به اصعب
و باوک و وسط آن کوک ضرور شد و در جسد در نهان شک شده مبدل افغص
و فلسها مبدل شود بلکه تا نیکه بدینج معدوم کنه و اثر جلیدیه انها ملامت نهیخته
انراض را از جمیع امراض رست از در تریج بوسیل میکند قیصر شیو چون کین کین
آید کاوی در نهان تر نشیند در کینه در دو صاف بود و کوش یک در غلظت در دو
عمر طاک مرشد و ده یک در باقی مانده کان در تمام عمر بنشیند بستر همه که کینه
انده بوی بوند به سیرت دو بویله و ماحض صفت که با برده شیر و بویله طایفه
در شخص دیگر برور کنند و در تریجات بسیار معلوم کنه که سیرت انده بیشتر و جدر
حادث شود و بویله اشتق هوای حار من سریره و در زیر تاثیر نای چون مانده
در جلد طهر اثر نای به ولی باید گفت که پیش از کینه عصب شغص و در جدر
نای و عکس و غچه و شکک که مخصوص طحال را اعتدال زنده جدر در اهرس تواند
بروز نای و بر غر زدن و است نشیر او یک
است و بعضی وقت دیگر را پندید یک

بروز نماند که بعضی از دوقات علاوه بر این یکدیگر متعاقب رسیده و بعضی از دوقات
 با این آنها مخلوط بود و گاهی مانند جبهه هر چه بدون برآمدگی و نیز گاهی که بواسطه
 افراط گرمی یا بیشترین مریض مصلحت بر جلدی عرق کر خفیه در مابین ابداء
 بروز نماید که تشخیص داده شود از آنکه جلد شبیه به سستی که بکلی گشوده شود
 و باید بهت که زمانیکه بروز جلدی تمام
 رسیده می باشد بعد دم که در جلد ابداء بیشتر خفیه می برآمده شود و بشیر نوک
 آنها برآمده محلول در رطوبت شفاف که در بعضی از دوقات ابداء وسط نوک
 فرو نشیند و برخی دیگر مدور و برآمده می مانند بروز درین حالت بیشتر است
 در موضعیکه هوا به آنها نرسد چون صورت و دست و کمر است در موضعیکه
 پوشیده از شتر یا لباس مستور باشد در شقی صیقل که به پاره پاره شدن
 عادی آن بروز ابداء در پای آنها بیشتر است در شقی صیقل که به پاره پاره شدن
 جوارب و بطن و ظاهر غلبه صف و یا اندکی مینا باشند و در اطراف
 مفصل و قریب به است ناسل نیز ابداء کمتر بروز می نماید
 چون روز هشتم که زمان بروز علامات جلدیه است ابداء آنها بر سره قاعده
 اندازند

بروز نماند و رطوبت شفاف نوک بدنی گردد و صورت ابداء سست برقی
 اوقات پنجگانه عینین با المرحه حوثه و سیلان براق بروز نماید و درم غده
 پاروئین
 و بدین حالت در بعضی روزها تا در روز سیم در حصول ریم ابداء اول و چهارم
 در باقی صورت قوه رنگ تازه و بدین وجه مستعدا بستنی می گردد و کلی
 در وقت صبح ابداء محلول در ریم تازه بخوبی ابداء ای اطراف بقدرا غلب
 آنان رطوبت شفاف تحریک می بخشد
 چون رطوبت شفاف بدلی ریم که در حالت حاضیه جلد بروز کند
 در صورتیکه ابداء خفیف با ماس صورت و دست و پا پسیدن براق نیز قدیم
 بسته و لا محاله پس و جمع قصبه از ریم در هر صورت موجود است و چونیکه
 در بعضی جمع قصبه از ریم از جلد علامات مخصوص است چنانچه در مملکت و جمع صلی
 از جلد علامات مخصوصه روپاشند
 ابداء در شقی ابداء سست و خفیف است و بهترین انواع است
 که ابداء از یکدیگر بجای متفرق باشند که قاعده آنها یکدیگر متعاقب شود و هرگز

باقی ماند و بخوبی مملو از ریم صفر شوند که در شقی ابداء ای رنگ و بوی
 نیز ابداء در شقی ابداء در شقی ابداء در شقی ابداء در شقی ابداء در شقی ابداء
 بکلی در شقی ابداء در شقی ابداء در شقی ابداء در شقی ابداء در شقی ابداء
 نیز ابداء در شقی ابداء در شقی ابداء در شقی ابداء در شقی ابداء در شقی ابداء
 مرض خطرناک است و چون در بعضی ریمی شده ابداء قاعده چهارم و پنجم آنها بسته
 بعضی ابداء بود و بر قرب پاک است و همچنین ممکن است مرض در شقی
 سیدان براق و دماس و مغلظه معدوم شده سهوا از ریم ابداء
 و لی نباید چنان گمان کند که در جلد حصول ریم از ریم در جلد او محفوظ
 است بلکه درین حالت بسیار خطرناک است و در جلد شکی که در روز سیم
 ابتدا از خون حصول ریم ابتدا نماید در صورتیکه بسیار چرب باشد اول ابداء ای
 چهارم و پنجم ابداء ای بسیار مریض شده و در بعضی روزها قاعده ابداء
 بسیار ضعیف و مملو از ریم ابداء ای بسیار مریض شده و در بعضی روزها قاعده ابداء
 اندازند

اوقات ده موضع اولی رنگ باقی ماند
 و درین جنگیدن فلسها ابتدا کند در روز نهم پس از ابتدا بروز علامات جلدیه
 که در روز نهم از ابتدا ای بروز نمای اولیه است و فلسهای اولیه در روز نهم و جلدیه
 بروز علامات جلدیه و در روز پانزدهم الا شازم بعد از بروز جلدیه
 و بر طرف از دوقات سقوط فلسها بسیار رود و بهر حال هر گاه در موضع اولی رنگ
 باقی ماند با اندک برآمدگی و زردی تر بودت حرمت آنها از دوا پذیرد و پس
 از مدتی در مدی بلون طبعی جلد شده بدون باقی ماندن اثر مخصوصی است
 و در صورتیکه بواسطه ضربه ریم ابداء خارج گردد که در مقعر و شرا و ملامهم
 باقی ماند و در هر اوقات سقوط فلسها بدین سهولت بروز نماید ابداء
 ای صورت یا دست چون یکدیگر متعاقب از فلس بسیار خفیف است و دست کشنده که پس
 در باقی ابداء از ریم بسیار مریض شده و در باقی جلد باقی ماند
 و نیز نوک که ابداء در ریم سبب مورسج که اگر در این قسم مورسج از دوا
 صفتها چشم است و لا قدر در روز نهم که پس از مدتی در ابداء خفیف
 موده نماند و بر عینیکه خارج خون مقعر بواسطه عرق غلب اندک موده

جد باطن بواسطه که علامات لذات خفیه معدوم شود و جزای ایجابی به ثباتی در
 قصه الریه بقا ماند با سعال یا بس و می معدوم شد و خروج آریسه که یک
 از جد
 طهر و باطن چنانکه ان ماضی نباشد و با چون در روز هفتم بعد از بروز علامات جدیه
 درم ری می جوی جد مانع از حال طبعیه او کرده می دهد و بزرگ کند بدین که حدیثش
 به ثبات می تواند جمع آریسه که یک را خارج سازد و چون در این جد فیه پس
 متلاطم می شود است که دم صاف و صاف می تواند که در خفاق عارض خواهد شد
 پس با بر این لذات علامات دهنیه ام کجبه نقدت اعراضه و کجبه علیهم السلام
 است و خفیه است که بعد از اطباء علامات دهنیه را موط با متکای معده دانسته
 رفع آنها را خواهند که پسند و تقریبی زیرا که سبب علامات دهنیه یا سبب
 علامات خارجیه می باشد و اکثر در استمال بوقع مستقر فانت زبان کج دینه
 شده پس از ذکر این نقدت در خصوص علامات در فانی که بر افشام است
 که اکنون در جات مختلفه اید را بقصد در این بان کنیم اما درجه اول که در
 درجه ماده سر بر است بفرمانه موسوم است پرست و در فکالیون

در این درجه ماده سر بر خور به طبع شخص خورده به طبع جذب از فیه و در این
 و دم کجبه ولی تا اثر در بدن پیدا نمی است و کجبه سابقا پان نمودیم ماده
 ماده سر بر که به طبع شخص و فیه دم شود و زنده از سر روز به روز علامات خفا
 توقف نماید بر عکس ماده سر بر که به طبع جلد و در بدن گردد که این ماده
 اغلب تا هفت روز بدون تاثری واضح است
 اما درجه سیم که درجه حمایت است و بفرمانه سیشا ذیقانی
 نامند که در این
 سه و بندرت چهار روز بطول بخشد و هر چه حالت حمایتش تر جود علامات
 جلدت کمتر و خفیه تر خواهد بود و بالعکس در این درجه ماده سر بر در فیه دم حاصل
 آید به طبع دهنیه شدن اندکی از مایع خارجی بدن چنانکه از زیر ریش
 مقدار زیادی از خیر لم را متغیر می شود
 اما درجه سیم که درجه بروز علامات جدیه بود معروف پرست و در فکالیون
 است

در این درجه ماده سر بر در فیه دم حاصل می شود و در فیه طهر و باطن شد و هر چه
 پیش تر در جلد طهر بروز نماید در باطن کمتر خواهد بود و دست و نیز کمتر خواهد بود
 در هر صورت بقا طبعیه علامات جدیه را تا سه روز بروز با تمام رسد مگر آنکه
 بندرت کمتر از نوزده روز باشد و نیز فاده بر این است که ابتدا فیه روز
 صورت و با تمام رسد در فکالیون
 اما درجه چهارم که درجه مائیت بفرمانه سیشا ذیقانی
 خوانند
 تشخیص داده می شود از رنگ ابله یا برآمده محو از طبعیت صاف فیه
 چون رویت قیر جوی در این درجه معدوم شد و در لذات شخص علامات رویت
 که سعال خشک و کجبه است اما در صورتیکه آریسه می دهد می باقی باشد و لذات
 شخص و خفیه با هم در لذات مرض مزمن باشد
 طول این درجه نیز سه روز است
 اما درجه پنجم که درجه ریبه بود معروف پرست و در فکالیون
 نامند

در این درجه سطح جلدی ابله یا احمر شفاف کجبه شده مقدار سیکر که در فیه
 ابله مبدل بریم شود و غده های بزاقی ابله مژده خفای فانی طبعی خلق و خلق
 متورم باشند با کجبه است و سعال شدید و صورت و بدن و رطوبت
 مستبلا با استقامت می شود و اگر کجبه در درجه چهارم می معدوم کجبه در این
 درجه جلدت اکس فیه و اگر معدوم نگردد است و پذیرد و عقب و کلت
 مریض بی نهایت ولی بدون خفت بدین که این می فیه را تا به طبع
 نادر است و در این درجه نیز پس از نوزده روز مبدل گردد در فیه نشم که درجه جلدت
 است و بفرمانه معروف بود پرست و در فکالیون
 و بیاید و دست که در روز پنجم در ابتدای بروز علامات جدیه ابله یا ثباتی فیه
 و شروع بخشیدن که در روز نهم که جمع ابله را در فیه فیه مقدم محو در فیه
 دریم که در فیه بلکه مقدار کجبه در این ابله می چه محو گردد و ابله یا سیکر مین نوع فیه
 طبعیه می شود که نفس اینها را مایه ای چون کجبه عکس مایه که محو از رطوبت
 دریم بوده که نفس را ابتدا اصغر که پس از آن قوه که گردد و حرمت
 جدیه بتدریج معدوم شده نقش فیه نیز قیده می که یک بر فیه از اوقات
 نقش فیه ابله یا سیده اندکی در بعد الموضع نیز زیر شد و اثر تقریری

لوازم نهر باقی ماند پس معلوم است در صورتیکه ابله برودنی بخشد حتی نیز با هم بود
نقد برعکس چون ترشح رطوبی بطول بخشد حتی نیز باقی ماند بلکه برخی از
اوقات از دیاد نیز ترشح جثت پاکت کعبه با کله های فلفله انیه موجهه در
اما درجه هشتم که درجه شایع است بفرساید پیری نیازیلا وی میکند ر

خوننده بد آنکه چون ابله بطرزیکو رفاغیا شایع دو غلب نیست مگر
لکه های احرار و لون در موضعیکه ابله بوده و برانده کیمی جزای پس از نقطه
منها که بتدریج سادی بکله در کعبه و دلی چون ترشح رطوبی رطوبت خفته
برودنی با تمام رسد و مریض از دست زدن با نهنای جثت و رزوا از جثت
سبب آنکه باقی ماند عکس در صورتیکه رزشت حکم مریض مع ادم جلد
بدرست مخرج رزشت از جثت سبب رانامور باقی خواهد ماند چون ردی
بجوشتهای مختلفه در دست با صره و سه برودنی یا دما میر شفا نی در بدن
طی ارض و بندت هم ممکن است که فیج یا جئون عارض کعبه
اما تقدیریه هر چه در زلفصلت مذکوره بر جعبان در دراک تقدیریه
عمومی هر چه خواهد بود و لا باید نیست که قدر زشت شدن ابله کای دی در کستان

نما

ساده نکر که همیشه نه مجدده فلفله ن در بواسطه مرض ابله بود و در صورتیکه شفا
کسین آنها از دست متجا درجه مبتلا سیست غلب جملک تر جوبانیه طحال
چون قدر زدن بد پید شدن ابله کای و قرار بود که ابله ان نرا از شخص دیگر
بگویند زنده نکر که کوسپه میشد یک نفر زیاد تر پاکت مبرک دید و دیگر قدرت
پاک شدن واضح است زیرا که در کوسپدن ابله ان ماده سریر فی لغز
بجمله هر بر سر و علامات جلد باطن بسیار اندک است

چون تقدیریه هر چه ابله در هر یک از درجات متفاوت است بتغلیف حلیه
در هر یک از درجات ده دلیس ر دلت است پیر دایم
اولی در ملت حمایت که مقدم بر رز و علامات جلد است مرضی بندت
پاک شود و بخاطر جمعی شوان گفت که شخصی که در این درجه بپاکت رسد
سبب ابله بود مگر سبب درسیست آنها که کای ابله موجهه باشد
اطفال ضعیف نسبی که در این درجه بپاکت رسند غلب بواسطه شفا تلف
میشوند دوم در تمام بر روز علامات جلدیه ردی بود برود ابله بود
یکسده در وسط کای احرار نیز این درجه محضست در صورتیکه علامات
جلدی در یک مرتبه در جمیع بدن ظاهر شوند و حتی خفت نیاید یا آنکه لکه با سپار

لوازم نهر باقی ماند پس معلوم است در صورتیکه ابله برودنی بخشد حتی نیز با هم بود
نقد برعکس چون ترشح رطوبی بطول بخشد حتی نیز باقی ماند بلکه برخی از
اوقات از دیاد نیز ترشح جثت پاکت کعبه با کله های فلفله انیه موجهه در
اما درجه هشتم که درجه شایع است بفرساید پیری نیازیلا وی میکند ر

خوننده بد آنکه چون ابله بطرزیکو رفاغیا شایع دو غلب نیست مگر
لکه های احرار و لون در موضعیکه ابله بوده و برانده کیمی جزای پس از نقطه
منها که بتدریج سادی بکله در کعبه و دلی چون ترشح رطوبی رطوبت خفته
برودنی با تمام رسد و مریض از دست زدن با نهنای جثت و رزوا از جثت
سبب آنکه باقی ماند عکس در صورتیکه رزشت حکم مریض مع ادم جلد
بدرست مخرج رزشت از جثت سبب رانامور باقی خواهد ماند چون ردی
بجوشتهای مختلفه در دست با صره و سه برودنی یا دما میر شفا نی در بدن
طی ارض و بندت هم ممکن است که فیج یا جئون عارض کعبه
اما تقدیریه هر چه در زلفصلت مذکوره بر جعبان در دراک تقدیریه
عمومی هر چه خواهد بود و لا باید نیست که قدر زشت شدن ابله کای دی در کستان

نما

ساده نکر که همیشه نه مجدده فلفله ن در بواسطه مرض ابله بود و در صورتیکه شفا
کسین آنها از دست متجا درجه مبتلا سیست غلب جملک تر جوبانیه طحال
چون قدر زدن بد پید شدن ابله کای و قرار بود که ابله ان نرا از شخص دیگر
بگویند زنده نکر که کوسپه میشد یک نفر زیاد تر پاکت مبرک دید و دیگر قدرت
پاک شدن واضح است زیرا که در کوسپدن ابله ان ماده سریر فی لغز
بجمله هر بر سر و علامات جلد باطن بسیار اندک است

چون تقدیریه هر چه ابله در هر یک از درجات متفاوت است بتغلیف حلیه
در هر یک از درجات ده دلیس ر دلت است پیر دایم
اولی در ملت حمایت که مقدم بر رز و علامات جلد است مرضی بندت
پاک شود و بخاطر جمعی شوان گفت که شخصی که در این درجه بپاکت رسد
سبب ابله بود مگر سبب درسیست آنها که کای ابله موجهه باشد
اطفال ضعیف نسبی که در این درجه بپاکت رسند غلب بواسطه شفا تلف
میشوند دوم در تمام بر روز علامات جلدیه ردی بود برود ابله بود
یکسده در وسط کای احرار نیز این درجه محضست در صورتیکه علامات
جلدی در یک مرتبه در جمیع بدن ظاهر شوند و حتی خفت نیاید یا آنکه لکه با سپار

سپارید که مرقه و یا مرکب بکمالی سیاه بنویسند یا در تمام بدن بکمرته
بروز کنند و در صورتیکه ابله با سپارید آید بی برابری نیست ولی با جگر
دین باید طبیب معاینه که بواسطه ابله بارده و خنثیل بدن باین خاطر و
شاید بدن از قمر مندی و شل روشتند ادویه را تخفیف دهد
اما اسباب نوع سیم است که ابله مرکب به بعضی دیگر در صورت طبیب
ندم است که در قرار افتاد و حرارت رفتار کند

در درجه سیم نیز باید طبیب بواسطه ابله بر سبکی غفلت نماید چنانچه در بدن نوع
که چون در حقیقت و یا در مرقه علامات ابله بدیده آید رفاه بملوله باین مملو
بردی چشم وضع کنند صفت دو کچند از آنرا مملو رنگ

اجده کوزه کافور ده کسدم جوهر یک دو قطره
قاعده و طبع منوی و روسی بر این است که روزی شش دفعه هر مرتبه
کیست چشم را بپوشند برفاه بملوله پس شصت دو کچند در
آنگونه یک کسدم آب مقطر سی شغال تغیر اینون اجده کوزه مملو ط
بیا

بیکد بر نموده معمول دارند و چون هر یک از این تدابیر رجوع شود یقین
است که به سبب جدات روی در چشم طهر خواهد شد

در درجه چهارم نیز که درجه جدات مالیت است رفتی طبیب چون
در درجه سابقه خود به جگر لکه چون عکس سپارید آید با کچند
تا زده بدن نمائند و مانع از تیره مریض را با بواسطه اخراج ابله مملو در مالت
را مخرق است از که موجب غایت ماندن اثر و ملامت هر شش

در درجه پنجم درجه ریمه است که طبیب افزون تر کرد اگر چه در ابله
و با ده کچند طبیب چنانچه در مرقه مملو در مالت صریح و با باز رفت
احوال مریض را نامیده به بطریق که موضع بروز ابله را باین خاطر تسخیل
فرمائید تا آنکه وجع و کله را خفتی بدیده آید و مالت سبب تا آنکه
مریض بچون موضع ابله را حد مرز زرد که جگر رسیده که ابله با هر مملو
که در بدن بواسطه او اثر کرده باشد و عجب نیست که برخی از طبیب
در قدیم بخوبی با کف ابله بیشتر تا روزن مرقه زوال اثران و ملی
مخلف بهم زیرا که چون ابله مرقه که در و هوا بدیده آید اثر و ملامت هر مرقه

نمود بواسطه مرض و هم چنانکه در مصلحت سبب بچان و نهایت و چون ممکن نبود
مانع از نفع شدن طبیب بر در علامات جلدیه را و نیز شود اندر ترشح جلدیه را
مجدد ابله طبع رجوع دهد پس باید طبیب قبول نماید که طبیعت مری
دیگر از برای خروج ابله که یک پله کند چنانچه ترشح شد به براق بدل
عمل ترشح جلدیت و چون بعضی از اوقات دیده شد که بواسطه
اسهال رطوبتی کثیر از بدن مخرج گردیده چون سبب خروج براق مخرج
شود و مورت خاکت کرد و لایه طبیب است که بواسطه حش و شرب مزوج
بیاض بسبب مخرج اسهال شده و نیز از مبطوح عاقبت و وضع جلدیه
ملیت بر کفین و ترشح از مرقه براق رمادی مدسیان براق کرد و
دوم آنکه مرض جلدیه شش مخرج اسید یک نیست بلکه در کچند و نیز
که ذات شش است بواسطه مریض چون غشای مخاطی آن است بقدریک
یا زیاد و در وقت قص شود و در زردن جلدیه است که هر قدر بکجه صوت
و مصلحت کثر خوف خاکت نیز کثر خواهد بود اما چون غشای مخاطی
معدوم و مریض مریض شش را کردند و بدن جلدیه قی و حش مرقه

ماند و بر عکس چون ابله بقاعده طبعیه خورق را با و مدت خورق تمام
رساند فسخ کرد و هیچ اثری از ابله نماند

و چون در درجه سال زیاد مملو بیا معدوم مریض به شصت
او کچند مصلح طعام صد کسدم جوهر یک صد و شصت و چهار کچند کونبات
دو کچند

صد و شصت و نه کسدم کل کوه هفت کسدم آب پخته شغال ضرر از طرف
رضای موده بخار آید کونبات

بد و دهند تا میرد و در نیز نهایت مفید است که نقیض است که بعضی مریض
وام شیر کاه و مخلوط باین آب معدوم مریض بیا و باید طبیب قبول
باشد که آثار روزی کونبات طبیعت مریض اجابت نماید

این تدابیر است و سوری بود از برای ابله که بقاعده خورق را نموده بدن
ر دست بود ولی چون عدد ابله را زیاد و یکدیگر مرقه شش در اوقات
از برای طبیب چهار است که مخصوص به اول آنکه ملاحظه نماید که شش آنکه
جلد خروج زیادتی آید که یک دم را که یکی از اعمال طبیعیه است

بیا

از نیکو در این درجه جفا سپهر نوشتند تا آنکه ماده سیر بعد از این
 راجه کرد و آری که شده نموده ایم که هر سه مایه که در آخر درجه آید عارض شده
 اغلب مضر بوده پس این علم نمود مکرر نشان علم و تجربه ایشان به
 بر خلاف چون درجه جفا بهر سبب بگذرد ولی بهر سبب کام شش خراشی
 باقی بود و بواسطه اشتها مریض افراط در کرم و شرب بهر طبیب است که اند
 نودا که نشانه را بواسطه نوشتن مقدار جزئی در روز چندین روز یک
 اما چهار کس که هر روز نه است و چهار ساعت یک اما دو نوبت طبع
 اجابت کند اما رفتار طب در درجه هشتم که درجه شایع است به
 چون این قسم عارض شده مکرر شایع تغییر احوال بعد از هر بر طبیب است که عذر
 اورا بکلی تحت رجوع دهد و تا بدن حالت ترسیده جذبات و راد است
 در دلجا بر بند و بدن چنانچه استقام با قاعده حرکت بدنیه و تریخ به نرسد
 تا آنکه کرم جزیه و استعمال دغ بشر و زرد کرم و خوش درجه مفید خواهد بود
 و بهترین دودیه و غیره مخصوصه افزونست که بدست کثرت و مقدار اندک بود
 شش نه اگر چه چون دلیل عمر دور پرسنه جوانی ندریم خبر آنکه گوئیم
 لایق



که افزون چون محرک دوران دم است سایر اعمال جز این محرک شود به
 اما علاج حفظ صحت معده است که در خوردن شش صمد که مستطاب باشد
 اندر خبر لمرطوب که بوده بلکه دور کردن شش صمد از ران مکان یاز
 بدی که آید در آن موجود و باقی است از چند روز است زیرا که سریت بک
 بواسطه انتقال و تقاضای بدنهای بود بلکه سریت سریت برای شش پیش تر است
 چنانچه در تبه ای این فخره پان نمودیم به و چون هر نفسی است و در این
 مرض است این حیاط با به ثمانی کافی بنا شد خبر آنکه بواسطه کوبیدن آب که با
 که عمل مخصوص محاطت نمایند در این مرض است مانع از بروز آید صحت کرم
 به چون سابق مذکوریم که در فخره مخصوصه و کرم صفت و جمال به کاد
 به جسد پان نایم لیدر آنکه اندک علاج حفظ صحت است با تعریف و تریخ
 و تخیل به کادی در فخره تبه پان کنیم به در آید کادی که بغیر آنکه کشتن
 نامند به
 بآنکه آید کادی مرض مخصوص بود که در پان کادی عارض شد و ماده رسیده
 دو در کوبیدن بجلد پان همان قسم تقرضا را بعد از دو و مجده بواسطه

کو ثمن زنهان پان دیگر نهایت سریت نموده همان علم را بطور شرف
 و نایده و دمی خط کردن پان است بدست طولانی در آید یا آنکه آید
 حقیق و عارض شود ولی سبب که ثمن به کادی خفیف و جید خواهد شد
 به جهت تخیل این مطلب لازم است نوشتن آنکه در بعضی از بلاد و کشتان نکا
 به شستن کادی و جهت اخذ بدن نیز بطریق بیان شایع و متداول بود و در میان
 کادی و بعضی از رذوقات اتفاق می افتد که بشوری صغیره و جفیه در پان
 آنها عارض گردد و عموماً در قدیم میان شبانه ای شوی مشهور بوده که هر که
 بواسطه شستن کادی و مستند به بعضی کیه میزد دست و در پان شایع است
 کادی و پان عیش هر که با به مبتلای کشت و لی که که در این تجربه جسد پان
 بهر سبب تا در کشته عیسوی شش کتب در پانیت
 نام در این پان
 سه نفر طفره در این آن بود است مخصوصه کادی و کوبیده این سه نفر طفل با وجود
 و باقی بود آنکه در آن به زنده معاف گردیدند و در هر روز و عشاء و نود
 و شش عیسوی طبیب بکلیس موسوم به شریز
 ماده کادی

ماده کادی و در پان پدید آمده از آن پان نیز پان فی دیگر کوبیده
 در و نیز عیالات آید کادی برور نموده و حصول این عذر و علم کوبیدن
 ابد ترقی نپسیت بود زیرا که ماده کادی صبح همیشه اوقات موجود بود و هرگز
 در کادی که فرد روزی بود دیده شده بلکه در میان کادی یافت که به
 چون خود این آید در پان کادی و نایده ام تا طاعت در روز تجربات خچ پان
 نایم و نیز پانیت و در طبیب لازم است تعریفی که یکی از طبیبی منوی
 ریخیز
 مذکور سیم زیرا که طبیب منور این آید در کادی و پان پان به من به
 پس به که طبیب مذکور کوبید کادی و آید حقیقی در کادی و حادث نشود مگر در پان
 دو و در صورت قبل از آنکه خود به این بود پس در عروض پان و کادی و
 خوراک پخته و شیر آنها رقیق اتوام و کینت او نیز قید کرد و پس در سه
 چهار روز در این پان بهر شخص در کادی و دوام بدست و جفتن دو
 براسکی نای صغری که در وسط آنها تقریب بود و در اطراف آنها کادی ای هر
 پان کشته که بهر راجه کر کرده و در تبه ای آنها الی چهار روز آن به

رفا را بد گوید شده بهر علت بیشه بخونیکه بواسطه اندکی صغیر در روز
چهارم دانه عظیمی محو در نیم عرض کرد که تا مدتی بجات رسید باقی ماند
به دوم در هشتکامیکه حرکت در قاعده آنها از روز ششم تا یازدهم بروز
تغیر و بواسطه دو تمام باز و جفا بجز که در دوسیم در صورتیکه تقریر فم وسط ابله نامو
جور بود به نیریا به دانت که بهترین از داده ابله کوی تواند بسبب عیانی
مدتی صنایع و خانه کرد و در شلایکامیکه داده دور بکوبند در وقتیکه ریز
شده همیشه بدلیل آنیکه بهترین ماده جهت کوبیدن رطوبت ابله است
در اسنوز بجات که در وقت رسیده باشد یا می شود که با داده ابله حقیقی طفل
بکوبند و ابله بزودی در طفل رفا را بخونیکه در روز هفتم ابله با تمام رسیده
بخشند و چون در زمین طفل داده را گرفته در طفل دیگر بکوبند تا روز پنجم با تمام
رسد ولی در مظهر سیکو موسوم کرده که این ابله کاذب است و بی فایده
از روز ابله خود به نظر در صورتیکه اثرهای آن ابله گوید شده مدورو
صبح آن ناهور و در لون آن سفید تر از رز بر موضع جلد بود و درین قسم
اشخاص را بختید کوبیدن ابله کای پس از فساد و مدت زیادتی

ابله کای در این زمان از ابله کای و کوبیدن

از کوبیدن ابله

از کوبیدن ابله بقا عکالت ابله عرض بخونیکه در کوبیدن ابله در وقت
ابله بروز تغییر در شخصی که بواسطه کوبیدن ابله کای سابقه دور از بروز ابله معف
میشود چنانکه کل بران بود که تقریر از ابله کوب بوده که یا داده ابله غیر متغیر
را کوبیده از ابله قاعده او را صحتی بود یا نشد بود یا آنکه داده از روز پنجم
نه صحتی و نه وجع در موضع ابله باشد بلکه بواسطه این و بجز عموماً باز و جفا
بوده اند اخذ نموده به در هر صورت چون بجز به صحت رسیده که اشخاصیکه
ابله کای در آنها بقا عکالت رفا نموده است بعضی از اوقات پس از تکلیف
مجدد ابله کای کوبیدن می کردند و ایند حقا و اکثر بقا بر دانت که بجهت منف
بودن تمام عمل لازم بود که ابله کای بکوبست در طوالت و مروت اضرای پس از
تکلیف بکوبند تا بهیچون تمام عمر از بروز ابله کای منف باشد و چون
از کوبیدن مرتبه ثانی داده کای حقیقی را ابله مصنوعی حادث نگویند
تفین تمام حاصل شود که پس از آن هیچ ابله کای در روز بروز نخواهد
به فتره سیم در آنکه
مکانیکه بجا بسم اکتی موسوم نموده اند و در غده دوسم جلد را که خطی که

بر روی صدر باقی عده صلب حرارتون یا کوبه بجنس در صورت و بندرت
در سایر مواضع بدون هیچ بخونیکه درین وقت بپزند و بچند در آن
نقد اند و به این مرض در طفل بروز کند بلکه غلب در سن شب بظاهر
کرد و هم صفت آنرا پیش از رجال سبب است از به چون بمرور
کرد که کای بنیج و یا صلابت در مکان آنها و بعضی از اوقات فسیخ صغیر
باقی ماند به کوباراز

عبادت در مرض است که غلب در دانت و بندرت در کوبیدن و ج
بروز کند که بطنی یا جبهه آنها را صحتی ششیده عرض شد که در روی آن حرکت
دانه های صغیری بود یا بیشه و حرمت قاعده آنها پس از کوبیدن یا تاثیر
حدود و مفرط خوری افزون گردد و بعد از آن مخصوص بمرض عرض یا فتن او
است در صورت با مزیت و چون علاج نکند عموماً جلد بواسطه صغیر از
از یا دقوه همیشه غلیظ گردیده مادام که بجهت باقی ماند به
اما اصلاح به چون علت است یا بیشه یعنی بدون صحتی خندان بود
نوشیدن اخذی سریع بعضی در تباب از دوسم و اغذیه حاره و استخوان

۱۰۴

بافتن و استمال سبب است بر وفق تفسیر و دوی نیست در تباه و ادویه فایده در
ایشانی مرض ابله کای به به و لی چون صلبت و کدای بنیج موجب به ستم
کعبه بکوبس دریا به کبریه معده به یا مصنوعی و تبسبب حمل سبب بهینه
یعنی بجز موسوم به راز
چند مرتبه آب مقطر حمل سازند و بهین بر این کدای به جزم هر هم ده و نه مرتبه
و با لزدن مذکور ترنج در نهینه به بجز هر هم ده و نه مرتبه
بجز به
دوسمی که معروفست به کوباراز
تند و پر ز برای علاج نیست که در راجع الدوام رفا به مایل بمول برات دوسم
وضع نهینه

و از دهن کوباراز

بوش نند از روز پنجم در قرقر دین شایه در دهن مذکور شد
فتره چهارم در آنکه
درین علت از جنس آنکه و کوباراز است و علت تشریح هر مرتبه

وفا و ذرند مکرر حیثیت موضع کنگان مخصوص است که در پنج پیش
 درین علت بر بعضی وقت مذکور در صف و کور پیش زدن و آب و غلب
 در وسط هر یک از شور موی زرشین میگذرد و علت است بنایت مزمن صعب
 الصدم و در مسکن مفرغیت عموم سوای زرشین که کاه فسهای تازکی در
 اینجا پیدا کرده و اما علاج در شرط و نهنگ مردان زرشین خولوزن باشند بلکه
 بمقراضی دور اکتواست و در و معالج مخصوصه بنویس در مرضیانه مستثنی

از چند روز همت برین عت ایام و شما صیب ز غیرا نیز در شب بکار و در اندک
از قهر استمال نیند مطبوع شاه تره بارک غنث و بهر سه چهار روز که بوقت
مهر بر وفق مانند کمک فرسخی و دهال آن بشوند و بدین و ستور اغلب در
معرض در ایام الا شمس عشر علاج بریزند که در قنده کارخانه

که هم کوثرم

عوام سب سے دور کی گئی تھیں۔ چونکہ صورت و شمع لادین و بیجا و ان طبع
دور انہیں نہ کر ورت دوت

ولی چند کدور حشیم غریض منوط است بجلالت مخصوصه مزاج که رفع نجات از
مخوضات بنایت پدید نموده مانند سینه طوطی یک

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ

ولی شام که بدو سبب و فنی زبجان و ثوران جلد بواسطه غباری اکال باشد
 ایک مجلسی عرض شد و بهیورت این علت حادثه و ثور بزودی غلظت و مکرر
 ریم شده است و کرده فیس و غلب پس زده الی پانزده روز پیش شده
 ولی اکثر زنده نمرض مزمن بود و غلب عرض شد در فحش و بدین و غلبه
 و بندرت در صورت و چون در موضع شفا پذیرفت مجددا در موضع دیگر برزید
 و بدین جهت فریقت او زیاد بود و در تبه الفطه صغیری چو ثور با ماس بود
 که تدریج زیاد شده و در وسط آن اما سس نقطه سیاه رنگی نمودار کرد و در
 او تدریج مکرر و در زوطی که ابتدا اشفاق و بالاهره میگردید و غلب در هر
 موضعی که برزید زبج الاشش بود بیشتر نباشد و یکی از قلم رویان
 علت سپار شد است به رو پیل

تبر که بواسطه ریم شده بود و مکرر در زوطی برزید و این ریم دوم ولی
 تشخیص داده شود در زوطی پاک و در دینیا طاول غلظت و لون جلد قهوه
 ان ثور ابتدا بدون تغییر و در سیکام سقوط کرد و رنگ سیاه بر فطس
 اکسید و در تبه لون جلد قهوه او و هم لون جلد پس زوطی

فلسفه

فلسفه امران صحیح بود و این علت یافت و غلب در فطس و شیوخ که فطس
 و شیه انچه قدر بود اما علاج چون حادثه و رجوع شود و بقصد و ریمی نه
 فطس و اثر بر باره و جلیوس و مطبوخ خطی و محلول سرشیم و تنبیه انما و
 وضع فطس و فطس زرد و قی سبب زینت است و قریح بر هم شده و یا که یکی ملک
 ولی چون علت فرس و علاج فطس در می سرور نیست و بهترین انواع علاج
 استعمال مویات است به زبج و جرات و در زرد و باره و آب تغیل
 نمیند مشروط بر اینکه لطف وزن و غسل شده یا مطبوخ کینه یا محلول
 مکرر و دونه

یا بروی او فطس که زنده آلوده ریم سترای با هم ستر آس
 و چون قلم زاید نموده و در او بوی فطس در زان محرق نمیند
 و بدین جلیوس نماید و در سیه که تبه معدیه یا در آب دریا
 از دهن رجوع شد با ناح حدید و مویات چون مطبوخ پوست کینه
 و مطبوخ خطیانه و شل انچه و چون علالت ابتدا مویات شرب موی از
 بیکجا انفع از تبهون خوشه یا مریض کاه یا مسهل زرد و بی جوش

بوشه و در فطس ترشح این قسم علاج در رخصه باید نمود
 شرط کلی است که مریض محفوظ باشد از آب و توقف نماید در آنکه باید و
 برکت تا بدن و لباس خور لطیف و پاکیزه نگاه دارد و فطره هفتم
 در پیکر بگوید که هم فاکس

و هم میگویند

و بهر بی خرد و و بپارسی کچی نامند به که خرد ز جرات است ز مریض
 مخصوص جلد پس که با سریت مفرط در سن طولیت حادث شده
 و مایل صرا و نه فحق پذیرفته برودی سدل شود و فیس زرد رنگ جهات
 مخصوص هر یک از قسام او و این خرد ز حقیقی است زیرا که عا و بدون
 حقیقت و لیاقت خرد ز نامد یعنی از امر مریض جلد به مواضع مودر است
 مانند اگر کم و اچستی گو که با خرد حقیقی با یکدیگر میزنند ز بیکه اگر کم
 و اچستی گو عا و به شفاف در علالت سری نیست و هم موجب زلال
 مویات پس نشود بخلاف خرد ز حقیقی که بلا نهایت سری و در صورت
 زمان جث نهش رطوبت است و این علت تواند بخودی خود

در آنکه

رنگت و فطره مخصوص در فطس ضعیف نمیند و یعنی مزاجان عرض شود
 و غلب عرض شد بر ز سریت بواسطه کله و شانه و اشل لنها که در فطس
 ابتدا برزید که در فطس است استعمال نمیند و خرد ز حقیقی را
 است منقسم فطره و دو نوع نوع اول خرد ز متفصل که بفرانه
 قینوفا و ز

بواسطه شب است فلسفه ای و بجهت زبج و غسل یعنی رنگ انما زده
 مایه سفیدی و ترکیب شان چون لخته های صغیر یا کبریه یا خطوط
 و تغییر شده بوم آب شده و باره است شکل و نشت رنجی حادثه و فطس
 بدون بشره که در تحت انما و الدوام در حال ترشح مخصوص است که این
 ترشح فطس را غلیظ تر نماید و چون انما زبکنته مجددا فطس جدید
 برود و موضع بروز مریض بخصوص جلد است که عا الدوام بدین
 واسطه اصول مذکور و معبر گشته باشد شرف خارج گردد و در سبب ری
 زمان علت دیگر نمونمینه و علالت دیگر مریض عا و فطس شده
 غده و یغاییکه علق است و در فطس شود که بواسطه کثرت فطس جث

فلسفه پیدا کند که باعث حرکتی نهایت لغو نوع دوم حرز زرد
است که در این تشریح آورده

نماند زیرا که کشتن مایه و حلقه و در نه و اگر چه در وقت
بال شکل اند ولی درین حالت بواسطه کشیدن آنهاست باطن و تغییراتی
که در حرز تخیل موجود در درین قسم می باشد بکمال حصول شایسته و نیز
عید شده غلب مورث روییدن مورد تمام عمر شود

اما تشخیص صحت در سن مرض در هر سبب و در مکان مخصوص درین
عادت در حد و در رس و در فانی شدن موم و چون بواسطه غلظت
هر سبب در فلسفه حقیقی تشخیص صحت و سهولت ممکن خواهد شد
در حد و رس بواسطه غلظت مایه فلسفه را در هر سبب و پس از آن بر یکی
مرض را ملاحظه کنند اما مقدمه معرفت غلب این مرض در
تکلیف بخودی خود زودل پذیرد و چون غلظت بر فی از لایه بر این است
که علاج حرز حقیقی باعث بروز هر مرض دیگر شود و در وقت و در هر
کنیم که علاج حرز حقیقی که مرض موضعی محض است نتواند باعث شکل

کلی

کلی
تجزیه که بعضی جزع جلدی می شود و در علاج روزیانی می باشد
که بعضی در اوقات موقوف به شستن و اغ با زو باعث بروز مرض می
از اوقات رسیدت و پانی که در آن اوقات مرض مزمن نموده که در حرز زرد
است که فی الحقیقه از امری مزاجی است و بدین غلب حرز حقیقی مرضی است
مزمن و صعب العلاج اما علاج درین علت چون سر امری جلدی خط
ست ضروری و لطافت بدن شرط کمال است و سپار دیده شده که بواسطه غلظت
طولانی در پوشیدن ادویه و غذای حاره و بطبی اهنم و تسهیل رس را علی
وام با آب صابون حرز بدون علاجی مخصوص علاج پذیرد و در صورتیکه
علقات مضیه یا عویصه و الی غلظت دم موجود باشد یا اخراج دم موضعی
مغذیه خواهد بود و استمال مسهل بروقی و وضع مشع در ریح در بازو در فی
از اوقات بسیار منفعیت بخشد بدو وسیل اولی آنکه میل دانه ماده
مرض را موضع دیگر هم کنند و مانع شوند از لایه بواسطه استمال ادویه موضعی
حاده همچنان یا ضروری دیگر فی اوقات رسیده کرده و در زمان استمال
ادویه موضعی باید که اوقات طبع حالت ضعیف یا حالت هیجان را

بواسطه غلظت مایه سر را در اول شب با غلت ابری و نفوذ صابون
تسهیل فرمایند و پس از خشک نمودن بهم مزبور ترنج کشند و در
از این مشع موضعی ستور زدن چون شب دیگر در رسید از غلظت کشند
رس را تسهیل و ترنج کشند و تسیم را نیز نمودن فلسفه است
بواسطه ضما و سیب زیتون رس را زدن تسهیل نمودن رس در هر روز بماء
فانر که در هر پنج سیرا و یک مثقال جوهر قلیا محمول شده و بعد از آن
ترنج نمایند سر را بهی از بعد که کشند و در روز دوم و سوم و چهارم

دور زده
کنند که کافور و نه مثقال مرهم ده و چهارم بکوبند فی کربکین
ده کنند
مرهم ساده بازده مثقال محلول یکدیکر نموده هر شب سر را بهی و ترنج
کنند و با داباب بنم کرم صابون تسهیل نمایند و در تجربات
مخصوصه که در کجا بر بدن این مرهم نموده که ظاهر کرده که علاج تمام
چهارم که در اوقات بدت مبت ناسی روز

ملاحظه کرد که حالت ضعیف عمومی در حرز مزمن و است ایجان در حرز
حاده موجود است و پس از این در حرز حاده و ادویه ملینه و در حرز مزمن
ادویه محرکه رجوع شود در هر وحدت در تبه ای علاج وضع نموده ملینه
حیث سقوط نفس مایه است و بجهت اتمام مطلب مشهور ترین نسخ را در
برای حرز در رخی بان کشیم تا در حرز عورض وحدت و شدت
هر یک از آنها را بکار آورند و اول بکوبند و در وقت و در هر
دو مثقال

صابون سفید بسیار خوب دو مثقال و نیم محمول اکس در رخی مثقال کلل فیض
یک مثقال جزء را محلول یکدیکر نموده روزی دو مرتبه رس را بهی و طلائی
نمایند و دوم بکوبند مر در رسک طلائی ث نزه مثقال زاج سفید
مکلس دور زده مثقال کله دور زده مثقال کره بی نمک ده سیر
مقره و میر و نیم کره و مقره را با شش غلام ذوب نموده باقی جز را
نم کوفته محلول یکدیکر حش بهر نزنند تا میکو محلول شده سرد شود
میکو ترین تمام استمال این مرهم کنند پس در معدوم حش فلسفه

باید

چشم بجزد است و در چشم
 رسد دم در پنج شقال آب دور اصل کرده روزی سه نوبت سه تا
 بین محلول نموده بر موضع جروح وضع نمایند و روی دور از موضع
 موی مستور کنند تا رفته برود و شک نشود **ششم**
 طبیب فرانسوی روش **نام** یکو
 چند نوبت علاج میکند و بدین نوع که یک جزه **مخلوط** و در روز
 یک **نام**
 جزه آب حل نموده روزی چند مرتبه موضع خزر را به تفصیل می نموده
 به هم طبیب **خلیج و لان** **نام**
 موی را رس را با مرقع قطع کرده مدت هشت روز هر روزی نوبت
 مکان خزر را یک جزه جوهر سرکه مخلوط به جزه آب تفصیل نموده پس از
 روز هشتم یک نوبت سرکه را مدت سه الی چهار دقیقه بچهره سرکه خاص
 آلوده نگاه میدارند و گوید که در صورت فلها جمع شده بکشند و حوام
 اغلب بکشانند که مرض شدت یاف تا پس از شش الی هشت روز
 فمرد

فلها ساقط گردیده و تحت آنها جلد لم بچهره برود به ششم نوبت مرئی است
 در بلاد **پنج**
 در بدین دستور بکشد که بی کمک و دست و پنجه شقال روغن
 و نه کوسفه ششت شقال به بزرگ ششت شقال روغن زیتون چهار
 شقال موم هشتاد شقال بکشد و خاص چهار شقال قطران سیصد و ششت شقال
 زرده تخم ده عدد نگاه دارند و در شش حایم که بی کمک را با روغن و نه کوسفه و نه
 بز و موم و روغن زیتون ذوب نموده بمدت دو دقیقه بجوشانند پس از
 آن بکمال خاص و قهرازا بد و قهرا بکشند با لاف زرده تخم را یک کوسفه
 داده محفوظ نمایند و جمع را در شش بر داشته بهم نهند تا سرد شود و دستور
 استعمال این مرهم چنان بود که روزی یک نوبت رس را با آب صابونیم
 گرم بشویند و پس از آن بدین مرهم موضع علیل را بمدت دوالی سه دقیقه
 تریج کنند و بدین دبط حساس حرق قید نمایند و پس از چهار الی
 پنج روز فلها مستوی یابند و جلدی با حمرت تا صحت حاصل شود و بدین مرهم
 نیز بدستور بقی تریج کنند تا جلد بون طبیبی صحت نماید

جلد خیم

در امراض جلدیه با پاول
 که با پاول با صلاح طبیبی و کف جبارت زبرد آید کی صفر صید
 در جوف آنها نه نه طویل صفا و رطوبت بود و نه چون دمای صید
 بریم بپوشه و علامت مخصوصه این امراض جلدیه با پاول حکم شده بود
 بدون موجود بودن علامات عمومی و بدون سرایت به این قسم
 در امراض جلدیه را ده نوع پیش بود و نوع اول از اندو است
 مرض جلدی موسوم **پژدریکو**
 نوع دوم مرضی است معروف **پچون**
 فقره اولی در **پژدریکو**
 به آنکه هر چند لفظ **پژدریکو** در لغت بمعنی حکمت است ولی بخان
 باشد که هر قسم از مکر را پرویکو توان گفت زیرا که در تعریف عموماً
 امراض جلدیه معلوم شده که اغلب مرض مزمنه جلدیه که بدون
 حمی باشد با حکم شده اند و در بدین جهت است که بعضی را بلفظ
 فرانسوی نه بلفظ مکر و گویند پس به آنکه پرویکو نیست
 مکر

مکر مرض مخصوص جلدی با پاول یعنی برآمدگی صفر صید در جلد بدون رطوبت
 و بریم ولی با حکم شده به پشید به پشید **این** با پاول یا متفرق اند
 در بعضی از جهای بدن چون در پشت دست و عنق و انبیه و پهل
 آنها یا جمیع بدن فرو گرفته اند و برخی از رذوق است سپاس صفر و بعضی از رذوق
 دیگر عظیم اند با لونی مانند لون طبیعی جلد که در بعضی از اعضا متفرق
 و جروح نموده باشند که در صورت غلب بفع زردم نموده مستور شوند
 مکر موجود در بدن علت غلب در شب از دایه پذیرد و این مرض چون
 بدون رذوق است در مدت هشت الی هشت روز شفا پذیرد ولی
 در اشخاص ضعیف **پشید** و در شیوخ و کینک به طبع ام و غم شده به سپاس
 علیه که دیده اند اکثر دوام مرض بطول نگاهداری و بصورت **پشید** و استمرار
 با پاول جدید بر در کشند و بواسطه خلطی که جلد بخن متصل کند
 چند با پاول را بکشد که جلد ناهوار و پشید شود به دمای و در اشخاص که در بدن
 علت مرکب بود بقیل شود که مرض تدریج رذوحای دق به لکست رسد
 به این مرض در طفل و شیوخ زیاد در شبان عارض گردد با وجود آنکه

در هر سن فطره بخورد و نیز در کودکی پیش از زناات میشت شود
 سبب مخصوص دو عدم نفوذت و برکذانی و هم دغ مغط است
 در برخی از زمان قبل از زناات حیض حکم مغط در زناات متنازل بود
 بعد از آنکه برز نمودن پروردگار در زناات شمس خارج که در تبهای
 حیض برز نموده و بعد از آن روز نیز معدوم گردد اما علاج باید بود
 نمود بکوس در مطبوعات میسند یا تسبیل بر آنها و رجوع فطره یا غایه
 سرچ اینهم و اثر بر حاضه و حیض را در اغذیه حاره و ولای چون
 زدن بر زلف پوشیدن سیاه بکریه معدنی و جوس در آنجا لازم شود
 و چون عارضه اضعاف بسیار بود و هم از ویه حاره و اغذیه
 فسد و هرگاه با این راهها شفا حاصل نگردد باید رجوع شود به استعمال کربنات
 اودی که مخصوصه که معروف ترین چهار اذکر می نامند
 اول برنم نو میگرد و نیز
 می نوش خود کلس خاص بعد از کفایت حاصل شود بعد ضایع نماید
 قطره می شغال و در این محلول یک الی سه قاشق چای خوری بر کرده
 (ملاحظه)

در پنج سرب و خصل نماید و بدین محلول را می روزی دو الی سه نوبت
 عسل را ملاک کند و دوم بکریه غیرات دارو ۱ ن
 سکنه
 اب مقلخ شغال محلول تربیب دوده با ابریا پنجه موضع معلول را بدهد
 آلوده نمایند و سیم بکریه کافور شغال روغن بادام تلخ
 بست و بخ شغال در قش یا در آتش ملایم آنجا را حذوفه پروردگار
 بدو تریخ کنند و چهارم بکریه زیتون خاص بر شش خود آید
 فطره یک
 بست شغال زیتون را در رو با آتش ملایم حذوفه و محلول دو کیمین
 اضاف کنند و مکان علت را بدین محلول صبح و شام تقبیل نمایند
 و پنجم بکریه زیتون تقبیل موضع علت را با آب بوی تازه
 ششم بکریه زیتون در دو
 بست الا بعد خود آب ده بر محلول نموده موضع مریض را تقبیل کنند
 هفتم بکریه زیتون در دو

بکریه و پنجه جزء آب قطره در آنجا حذوفه در موضع علت بکار برند
 ششم در زدن متعده لب یا غایه وید و تقبیل مکان
 عسل را معرق بادام تلخ یا محلول بکریه آید پروردگار
 در چهار جزء که در دست ده
 درجه و هفده دوم در پان لیچین
 بدانکه مریض بدرت حاد و غلب مریض است و بروز نماید یا برآمدگی
 های جلد که در رطوبت و زردی در آنجا با تغییر جز اول و طبعی جلد
 و حکم فطریه که پس از زوال این حکم برآمده کی مای مذکوره دستور
 شش نفاس و چون بر جانی از زوفاات تخیض رو صعب است لهذا در آنجا
 احتیاطات بدین را با دود مرض جدی دیگر که مورد اشتباه اند پان نایم
 پس بدانکه این علت قریه دوده می شود و زردی بکریه یا سیم در پان بکریه
 برآمده کی مای جلد از یکدیگر متفرق و هم غلظه و در لیچین با یکدیگر تصد
 و منبر و هم زردی بکریه دوده شود و بیست از آنکه در جرب
 اندک رطوبتی در ط و موهبت و در مریض ط و ل نیست بلکه با
 با پول

با پول بود که در رطوبت و زردی در دست و لی با وجه اشتباهات مذکوره
 در مایه پیروردگار و لیچین علاج هر دو یک نوع بود و با اینها
 دستور در دوا لیچین از قرقریت که در فطره سابقه پان شده
 جمله ششم در مرض جدیه فلیسین بدانکه مرض جلدی
 فلسی کویم هر آن علی را که بواسطه ترشح غیر طبیعی جلد فلسهای
 را دای قون نکنند غلیظ یا دقیق زرا تبهای بروز خود در جلد
 آوردن لکه فلور فلسها پس زردی میسر با ط و ل یا با پول بود
 اقام انحراف منفرجه پس به نوع که هر یک از اینها در فطره جلد کانه پان
 میسندیم و هفده اولی در پان لیچین
 و لیچین لیچین
 بدانکه ط و ی فرنگ لغت لیچین را یونانی میسند که در اصل لیچین
 بعینه صفت
 بوده یعنی فلس که شش است از صدر بر زنی فطره لیچین
 بر نفس نموده با سیم بکریه موسوم میسند و در مرض جدیه که موجب

اذیت و نفرت خلق بود و لی اکنون در فکرم چهار قسم در امراض جدید
بسم پرمانند اول زنجب مرصی است که در تورات مذکور است
و اکنون در هیچ بدی موجه نیست و دوم مرض جدیدی است که تعریف
مخصوص دورا در دین هره ذکر خواهم کرد و در سیم در انماست جلد
که بفرستد پیر زنجب کو را

دوم پیر زنجب کو را
پان دو چون مرض جدیدی با کمدای صلب یا لین در فقه دوم زنجب هضم
خود هر قدر زنجب است که زنجب قلم است چهارم در انماست و اول انماست
که بفرستد پیر زنجب کو را

و نیز در فقه سیم زنجب هضم مذکور خواهیم کرد پس در خصوص پیر زنجب کو را
در زنجب هضم مخصوص بدین فقه است بدانکه بدین دو اسم موسوم گشته
مرض جدیدی منسوب به سیرا که علامت مخصوصه دست لخته ای که رنگ
مدور اندکی برآمده که وسط آن که با مقعر بود و غیر مدور و بدون تقعرند
ولی در هر صورت بغضهای دقیق سفید صدفی رنگ استوار باشد

و چون

هر چند برخی از طباء از زنجب کو را دور و عدم آن و زنجب کو را دور و دور
و بدون اولین علت را منقسم به دو قسم نموده یعنی آن قسمی
که با کمد مدور و با تقعر وسط است پیر زنجب کو را مدور و بدون
تقعر است پیر زنجب کو را زنجب کو را نموده اند ولی ما هر یک از این
دو اسم را در مقام یکدیگر استعمال نمائیم زیرا که تفاوت صورتی جزئی است
و رفتار و علاج هر دو با یکدیگر متفاوت است و در پیر زنجب کو را
زیاده تر از زنجب کو را یافت شود و هم در زنجب کو را تفاوت و هر چند در سیریت
ولی موردی اوسپار اتفاق افتاده و اگر چه بعضی از روایات حادث
شد با همرا هر علامات عمومی مانند کست صداع و حرارت جدیدی
اغلب بدون علامات عمومی ظاهر شد و اگر تفاوت رفتار این علت
بدین نوع است که در ابتدا در موضع متفرقه فردا فردا بروز نماید و در این
صورت طبای فرنگ دورا پیر زنجب کو را کتان نامند
بنی قطره قطره

و چون لخته با یکدیگر متضاد شوند پیر زنجب کو را دیو را

یعنی

شست و فو کرده موجود و چون بدین مرتبه رسید از دو حالت خارج
خواهد بود یا لخته های بسیار پیانی با یکدیگر متضاد شوند پیر زنجب کو را

سیرا در تورات

یعنی منسوب به سیرا که لخته های وسطی شفا یابند و طرف آنها با یکدیگر

متضاد شوند در دین صورت زنجب کو را زنجب سیرا نامند

یعنی کمر بندی

حادث شود مکان این علت عموماً در اطراف قریب بقا صلب است هر چند

بندرت و صورت و شفتین نیز دیده شده و فلسفه ای که بوجه ایند علی ارقام

سقوط پذیرفته تجدید شوند و در تحت آنها موضعی حرارت با جزا برآمده کی و کد

موزر گردد و هر چند بندرت به علت سیرا ولی در صورت باردت نام بود

صورت علاج با اما علاج با علقه بر سینه و خط خون است حرمت بدین

استعمال قطره در می و از مزج و موت و نوشیدن حرکات و مقویات و تضعیف

اغراض آن و علاج است مخصوصه دیگر چون مزاج سیفیلی یا زنجب کو را

در فقه

در فقه سیرا فقه علاج مخصوصه سیرا فقه اول علاج تخفین در ریح است و درین
صورت باید پیر زنجب کو را در موضع سیرا نیز زنجب کو را فقه بهر با مدور
یک فکان آب شد و چون چند روز بدین صورت رفتار شد و علامات دین
در آت بدین بدین زنجب کو را هر وقت مقدور بود ریح قطره فکان سیرا و چون
چستیا و تدریج زیاد رفتار کنند بدون علامات دین مقدور بود و اگر
قطره و زنجب کو را سیرا فقه دوم علاج به زنجب کو را

است بخصوص محلول پیر زنجب کو را

محلول فکان

بخصوص محلول بدین فقه که در محلول پیر زنجب کو را در هر یک مثال

آب است یک گندم در سینهات و دوسو

دور در ابتدا است قطره در روز مقدور

منقسم و تدریج شفت قطره به آن فقه نوشیده شد و زنجب کو را

فکان که در هر یک مثال دو یک گندم و شش یک گندم

در سینهات و دوسو

در

همچون جنس است مرگ را و
هر چند سالک در ایران عالم و لی سر قلم نوپوس در
بچاندان در توقع که اگر چه سپاری دورم روزی هم در معلوم است و
لی به دانش که اکثر اوقات به در دست است جز که در جفت یا کاجه
چشم بر زن بر خند نوپوس در در بلاد فرنگ پدیدار شد که بی نهایت
اکال و نادر العجاست به چون علاج عمومی نوپوس را سپان نایم
معلوم می شود که هر یک زرقم در دو پیستود در دو در سالک نیز بجا رود
به پس در یک مرض مبتلا به مزاج خناری لویه در دویت و در دویت
رفع در در نهاده و در دوی مزاجان اخراج دم منشی کنند مخصوص در
ابتدا و چون قدر تفریح پذیرش در حوض لطیف که به شاهی بر آید
کهای صلب نجیبی بگون یا بدون تفریح لون موجود امید بر تحقیر کردن
مرض بهشت با عانت تفریح به هنر مرتب از یک الا چهار جزه می رود و دو نیم
سده و دو وضع نهاده بهبوط بنات عطره به ولی چون

ملت قزخی پریدر کز دیکه ازین قسم دودیه واه از دودیه مینه علاج حاصل
نشود و چون نفس در او موجود باشد زهر نرسد بواسطه خنده و دودیه
مینه نرسد نرسنه بخشد و پس زدن بر جوش شود به استید مغزیک

یا پات دووین

یا اکالی زر زعفران

کہ ہر سید مولفہ ایک

ضمیر فوده باشند یا ذروری ز صد جزء کلمه و کلمه است

در بیان جہام ۵ فقرہ دوم ۵ پیر تو بر کون

وہم افاشی رزیس وکرک

نمانند و بدانکه این علت مشهور است مگر نور برآید کی باقی غیر
مشتمل که اغلب در ابتدا الین و چهارم لون یا مغنچی بشکند و پس از
تغیر لون کرده در برنگ قهوه سیاه گردند با هنوز نقصانی تمام

در جلد که غیظ و ناهنجاری و در کتب خانگی مذکور شد یا برنگ جدید
شود و مکان مخصوص این علت صورت است :

دوبیتی

دوویستی موضوع صفت ماس که زرتیا موهبت و اکرام بنود زرتیه
در صفت هر شود و موی موضعیکه مبتدیه که در بدنه بر چ ساقه گردد
و شقیق غلظت بهر نره جوف دما ز فر و کرد و لغز حاتی شپه بر یک
و مخزین که معمور در طوبت غلیظ بنود و طبع خشکیدن در طوبت تر شود زرد
سود و نژد و در کجه مشنه زرد مان استقام گردد و کجه بصورت و بوم
خلق و حیات مانحو یابی در مرض بهر سه باغشی و بحالی و است هر
در امور اشتداد پذیرد و برخی زرد قوت مرض تمامت خدیل بدین
تراید همین حالت باقی مانده باشد درجه سیم چون بدنه بر چ مرض
اشتداد پذیرد نکته های صحت نوتر و واضح گردد و بخصوص در
صحت بر کده کهای مدور لین و کبود و کج جزی پدیدار نشود که بعضی
زرد انهارا در وسط تحقیق و برخی دیگر بدون آن کشته و صحت ترا
میداند که عجب بهر سه که اعلای فرنگ دور اشته بصورت شیر نوده
میرن جهت بنام لائقی زرتیس

بدون قید و شرط

بدون محارفات بدو جهت اول اگر مرضی پسندد منقرض زردی را بدو
بطبیب عاقل نماند بلکه تا مدتی مدید پس پاری زردی و غیره را به کار برد
چون که در صورت لزوم ذرات تغذیه بخوبی مبتدا بولیم فرستد که مانع
میشد از استعمال بعضی زردی و قوی که در این علت برخی زردی قات
مفید دیده اند به هر صورت چون بطبیب رجوع شود مکلف بر آنست که
که ابتداءً در مرضی را نسبی ملاحظه هم زردی و منقرض مرضی دورا منقرضه و درین
تا مدت ده روز در گذارد حیوانیه و غذای مرضی را منقض کند بنباتی و جو
لات و آب گوشت بی حرب و در ابتدای مرضی که کامر مسدود برین
بوشند و حبس تا مدت نه روز در استعمال رود و در بقیه که قسم مخصوص است
درین علت را بدو دستور مخصوص در این علت است که چون در ابتدای
علاج بواسطه فصد تمهاتی که کنیم که دم درین قسم زردی قوی و
قدیر القوت است هر دو اما ماه فصد خفیف بنایم تا قیصری در دم بدیده
و چون کیفیت دم تغییر یکنی فصد قوته اهرش در فصد چند خود به هر چه
علاجات ظاهر چه بشود چون سبب درین علت سبب نیست پس معلوم است

مناظر

چون خبر از آن دادند و این کتب و بعضی دیگر در قریب دین شفایه در میان
آرشیفیک ذکر شده تفسیر از دود و دریا شفایه است به چشم راز دود و دریا
است به چشم راز دود و دریا شفایه است به چشم راز دود و دریا
در مدت طولانی دورا برین نوع سمول درند که بعد از جزا است اینها تکه
روزی به است ای که گندم بر سه و دین از چوب نیکوترین موایات
است در هر حد از شعل و دین شفایه است به چشم راز دود و دریا
از آن است موایات دود
به چشم راز دود و دریا شفایه است به چشم راز دود و دریا
فراسوی شفایه که چند سال متلاجم بوده بدین دو معالجه نمود بدین نوع
هر روز در یک گندم دورا بر تو ای لایم بروی زبان طلاست نمود و محلول
رو از دود و دریا شفایه است به چشم راز دود و دریا شفایه است به چشم راز دود و دریا
نیز بی محایت شفایه است به چشم راز دود و دریا شفایه است به چشم راز دود و دریا
که نیز در مرض شفایه است به چشم راز دود و دریا شفایه است به چشم راز دود و دریا
به چشم راز دود و دریا شفایه است به چشم راز دود و دریا شفایه است به چشم راز دود و دریا

و نیز از بر آید که با میر و قرح چندین معده روزی یک گندم عدت بخورد و علاج
 تام و کفایت و اثر یکی این دوا در هر فصلی که ظاهر شود به هر چند باشد
 معده و بواسطه نیدن که پیش از این معده را قید نموده و در هر فصلی
 این معده را از دوا در این معده و در هر فصلی معده را دوا در این معده
 نشسته و اگر که بعضی از اینها که در دوا در این معده و در هر فصلی
 شش معده ای یک که در دوا در این معده و در هر فصلی شش معده ای یک
 پنج تا چهار شش در دوا در این معده و در هر فصلی پنج تا چهار شش
 هر دوا در دوا در این معده و در هر فصلی هر دوا در دوا در این معده
 ترشح نماید به هضم در یکی از روزهای معده و در هر فصلی ترشح نماید
 که در دوا در این معده و در هر فصلی که در دوا در این معده و در هر فصلی
 در دوا در این معده و در هر فصلی در دوا در این معده و در هر فصلی
 پانزده گندم که در دوا در این معده و در هر فصلی پانزده گندم
 مرض برین معده و در هر فصلی مرض برین معده و در هر فصلی
 مرض برین معده و در هر فصلی مرض برین معده و در هر فصلی
 در دوا در این معده و در هر فصلی در دوا در این معده و در هر فصلی

در شش هفت برضای خود بر پست روی نشین شغل شده و اگر بدون
 ابتداء بدین علت پس اگر به تحقیق دور اسری یافته و در بلادی بود
 است که جذام در آنها اندک است
 بهر پس درین هنگام سرایت دوا نشات نشود بلکه مبتلا شدن به
 ستان از تا بر حساب که میکشیده است و در بعضی مو
 رویش شدن و در مرکز دیده ام که طغیانی که یکی از دوا در این معده
 علت مبتلا بوده بدان جهت هلاکت رسیده و پس از چند سال
 که از زمان حد تکلیف می در غنچه مبتلا جذام گردیده و در این طبع
 و در برای طبع بسیار عمده و ضعیف است زیرا که در دوا در این معده
 بر طبع در آن فحاشی سهرگان فحاشی در ابتدای بروز علت بروز دوا
 علاج پرور و یک طبع مکلف بر آنست که در دوا در این معده و در هر فصلی
 ظاهره و عودا حالت این نوع در دوا در این معده و در هر فصلی
 در دوا در این معده و در هر فصلی در دوا در این معده و در هر فصلی
 نامند

بدانکه اغلب اطباء و افاضل را در جمیع امراض جلدیه که یکی از علامات
 آنها ظهور نموده است تعداد نموده و ولی چون در این مرض علامات
 که موید نیست بلکه علامات از دوا و تغذیه و فیه عمومی و موضعی مو
 جو است و هم سبب و وضع و نشین دین علت و در عروق اینها یکدیگر
 است لهذا تعریف
 این علت را در امراض آلات جذام در دوا در این معده و در هر فصلی
 هم در دوا در این معده و در هر فصلی هم در دوا در این معده و در هر فصلی
 سفلیکی
 بدانکه این علت نیست مگر بر دوا در این معده و در هر فصلی
 ماده سریه سفلیکین ظاهر گردند به چون سفلیکین را در دوا در این معده
 در شفا به پان سینامین لهذا هر آنچه ذکر دوا در این معده و در هر فصلی
 در دوا در این معده و در هر فصلی در دوا در این معده و در هر فصلی
 تغیر لون که در دوا در این معده و در هر فصلی تغیر لون که در دوا
 کنیم برص و حبه حامه و خال مولودی و لکه های صورت

به فقره اولی در برص بدانکه قدامی طبای یونان بنام آتش
 دوا
 یعنی سفید و دیت اسم برص را موسوم می نمودند و حالت
 مخصوصه جلد را که بروز نماید بلکه ای سفید تر از جلد سالم که صفر
 یا غلیظ باشند و چون علاج او صعب است اگر در تمام عمر باقی بماند
 به هر چند برضی دین علت را از دوا در این معده و در هر فصلی
 قسم مرض حساسیت بسیار کنند ولی بواسطه خط نمودن چنین
 نفر از این مرض را بدقی مدیده گوئیم که برص بهر چه بدقتی جذام
 ندارد و با چو ق جلد بلکه ای سفید بودن مبتدا کرده و بهر چه هم
 برص مبتدا جذام نشده و اگر کسی گوید که سبب علاج نه برین
 انقسم از مرض حساسیت و در چه بدقی کم یا زیاد هلاکت کنند
 جواب گوئیم که چون مرض و پست ران دوا اغلب معده را بهر
 نشین دین علت علاج رجوع نمایند مگر به دوا ای موضعی جزئی و
 نیز اقربای او دوری از آن جویند در تصویر مرض را در

ناسیبی حالت یونی عارض شد که زیاده از برض موجب
 کفحه چون کتب طبیه را تفحص کنید ان در خصوص این علت نیست
 در این چند را که در ایران متوقف شده ما چار کردیم که کفحه
 سبب و علالت و علاج تیمیض غریب را انیم و از چند نفری که
 در این علاج یا قبل از دو نظر بنده رسیدند سبب معین نموده
 جز آنکه حالت مخصوصه از برای آلات تغذیه پذیرد چه چنانکه اغلب
 درین شخص را بر از قید انون بعد در وقت لغو بواسطه جستجوی نام
 معلوم شده که در زمان رفعت مفسد ایشان را علاج زین نوشیده
 بعد از چون اینچ چنینی و در نظر دیگر مادر انما در سنگام حذر زین نو
 شیده بعد و چون اینچ جسمی نموده زین کلودای احمد را
 قید نموده اند عقیقه بنده بر آنست که سبب این علت نیست مگر نقصان
 کلودای احمد و زین دق کلودای اینچ هر چه تر زین جات در بعضی
 از موضع بدن توقف نموده موجب پاش لون منوضع شوند
 این عقیقه هزار با ثبات رسیده اند بجز نموده اند در نظر بنده

این علت

بین علت را که در یکی از انما در هر جزء دم پیش از نود و شش جزء
 کلودای سرخ و در دیگری صد و سیزده و در دیگری نود و نه و در ان دیگر
 صد و یازده جزء موجود و حال آنکه در اینچ صحت مزاج مقدار کلودای سرخ
 دم در هر جزء از صد و شصت و پنج کتیده و نشده و اغلب اوقات صد و
 شصت و هشت است با بجهت آنکه دیگران نیز عقیقه بنده را نوشیده است
 نمودن تجربه نمودن خود را در پناه این کسب پس بدینکه ام از هر جزء از صد و هشتاد
 معینی برگرفته باشد سواوی وزن او از محمول بر سواوات هر سواد
 محمول نموده تا مانع آید
 انچه در این دم را پس از آن محمول را در این کفحه
 نموده و لوله بوری واقعی را در دو فرو برده و با دهیم تا آنکه کلودای یکدیگر متغیر
 شوند و بدین واسطه با نر زین برون رفتن رطوبت دم و محمول فیهین در کفحه
 میزنند و در زین محمول کلودای دم در روی کفحه باقی مانده آوده با ندی
 در فیهین و دهنیت و بجهت جد نمودن زین در وجه خارجی جسم موجوده
 در کفحه را ابتدا محمول سواوات دوسود

انچه در این

و پس از ان باب مقرر نقیض نموده شکایانیم و شکسته دور محمد و
 با ابر
 کفحه شود و این کلودای خاص را سخته و زوزن تمام دم محمول تفریق نم
 و اکنون چون غلط بنمایم در برقران لکای نیز قلت کلودای سرخ دم و
 کتب پاش عوی جلد و در برص نیز پاش موضعی منوط بشکای کلود
 ای احمد است عقیقه بنده آن پشه که برص نیست مگر مرض آلات
 تغذیه که بواسطه نقصان کلودای میگویند دم بغیر از موضع جلد را بشیر
 لود عارض شد چنانچه در برقران دپاش دم قید انون یا قوت نام
 و در ان فیه موجب پاش عوی جلد گردد با صوبت علاج برص نیز
 مورث اثبات این قول است زیرا که دودیه مخصوصه در زوزن و کلود
 های رنگین دم نوشیده در تمام بدن بهولت دوران نپند چنانکه
 در برقران دپاش دودیه مذکوره بدست مدینه شفا کفحه
 باید دانست که اغلب کلودای این برص پس از بروز در موضع شکسته
 برشت زوزن و یار بریزند و مدتی مدید یعنی چند سال باقی مانده بلکه

در اینچ

در شخص با تا مدت سی سال بدون تغییر در حالت عمومی بدن دیده شده
 و چون مبتلا زوزن کلودای مستعدین با نخیول را از در فیهین ری فیه
 و کنه جوئی ایشان و ناسیبی از علاج و کثرت خیالات و شکستن
 در یک موضع اغلب حد تغذیه و تمییز بکلی بسته و ضایع شده و سبب حد
 امراض مختلفه در آلات تغذیه بخصوص و دم معده کشته مورث هلاکت
 شد بدون ظهور تفریح یا علالت رویه دیگر و در موضع برص یا اما
 استیلاج در فیه که مذکور شد ظاهر است در بنده بر خلاف اغلب طبایع این
 علت را خطرات و سری ندانم بلکه بنده ابراهیم و سید و دری مرض
 بهولت و لی بند هیچ سپار شفا پذیر دایم یا بنده اند بر طپ است
 در تپه امراض و قربای دور اسب جمعیت خاطر شد از عدم سرست
 مرض و بواسطه یکنواختی است ضروریه سبب حاصل و تمییز دور از
 نای از انچه مرض را بجزش گذاردی و لود و لعب بقدر امکان مشول
 در نود و منزلی دور ای ذی ثبات در رطایق غریب و بی قراری و پنه
 و دقت روزی بکویت در مکان گرم محفوظ از هبوب ریا ح صحت بدن

بپا چه صوفی مبول آب پنخ و کله نهینه تا بهیانی جزای در تمام جلد پیر
آید و پس از فرشت زردک مریض را امر نهینه بکرت نهسته شود
به چون در مدت چند روز بدین نوع معالج فضا آب پنخ را مبدل کنند
مجمول سولفات دوسود

سپار سرد به در مابین ابتدای علاج مدت یک ماه در هر سبت و چهار
شبت محمول شش بخود سولفات دوسود را بتدریج نبوت شد
و پس از یک ماه ابتدا کنند بپوشیدن پر کهنه دو مکرر

بدین نوع
به ابتدا و بدین کدم در صبح و نیم کدم در شب قدر غذا و به پانزده
روز نیم کدم در صبح و نیم کدم در شب اضافه کنند به چون هشتهای
مریض کاملاً سرشته روز ابتدای معالجه تا زمان شفا پذیرفتن هر روز نیم کدم
سکر شیر بدو بخور دهند و موجب قوت مزاج خواهند به نیز مغیه است
شرب مطبوخ نباتات مره چون دم کرده حبثیا یا دم کرده پوست کدو
کند یا شرفام به چون پس از مدت سه ماه با وجه حصول منفعت تا سه

روز

در حالت عمومی مریض لون کله را تغییر می دادند و هم به پانزده
دم معلوم شد که کله در یکین دو بعد از طبعی خود نموده لکه شکر بر علاج
تام نهینه در صورتیکه عده به علاج مذکوره رجوع نشد به آن نزد
کوکالا

در کمال دورا با کثیر اصد و سبت حب نموده مدت طولانی هر صبح
و شام زردن حب را را نهینه و بتدریج تا دو حب رسند به

چون به تقسیم در علاج چند نفر را بطرف خود نموده شفا می تام رساندم به
است که دیگران نیز عفا پذیرند و خود در ضم به صبر تام بدین دستور
رجوع نهینه تا موجب شکر مریض در قوای و شهرت طیب شد به

مقره دوم در حبه عاده که بفرستد پرا پرا

و هم ما لادی ما کولز

به آنکه این صفت خود بخورند و نور دم در تمام بدن بکلی ای حبه نهینه
یا بپوشد ای دم چند دخت جلد بدون صدف و در ضربت خارج بکلی
بر کله مدت مخصوص مزاج یعنی شش رقت دم صبر کند به یک

خطی بکله در تمام دم سیلان پذیرد و قبل از بروز و در تمام مریض عاده
عمومی موجه نهینه حبه قشریه و سایر عادات سکر بپوش

به نسبت تمام بدین مرض در دو چپچه در تعریف او که در فقره اولی از کله
هشتم از فصل چهارم از باب دوم از مقام دوم شفا می مذکور است
معلوم میشود به اما حبه عاده عریضه مرض نیست بلکه عادت به

حیات رود به چون طخون و تیغوس

و شال اینها و علاج یافتن مرض حبسی بدن حالت بخودی خود زوال پذیر
رود به اما علاج به آنکه حبه عاده مفرد و مریض است بی خوف که
بواسط استعمال حوضات معدنی و نباتات مره مقویه و استعمال

طولانی علاج صمدیه و جگوس درام بارد اغلب بتدریج شفا می تام پذیر
برد و زوال سبب نخرض نهم است تا لکه بواسطه باقی بچون دو علت
مجدد و خود کس نبار به ولی حبه عاده با نرف الدم مریض است
صعب اسراج زیرا که سبب او که ضعف مزاج است به الدم و بواسطه
خروج دم زرد و یاد پذیرد و در زمین حبه باید رفتار غلظت زرد و ستر

سباب حبه و در حبه سباب تضعیف است و بخصوص بدن علت عارض
که در در تمام ضعیف نهینه بواسطه نقصان سست ضروری و امر من
منزله و عدم مقاومت سستی قوه طبع به بدین مرض را انقسم نموده
لکه نباتاتی و عرضی به ذاتی عبارتست از حبه و مریض به
به مرض دیگر با او مرکب نیست و ذاتی مفرد نهینه چون بدون سیلان
دم بهینه و در بحالت کله ای انحراف شیب عده و غلیظ ولی اعظم از
و خطوط بهینه ای دم حبه در تحت جلد موجه نهینه بخصوص در طرف عاید و
سافه و چون بخود نهینه بواسطه علاج زوال پذیرند حرمت لون اینها مبدل به
صفت شد نهینه نهینه ای دم حبه پس از حصول اینها از ضرب و ضلح در تحت
جلد قدری در اینها نهینه به بهینه به دو دم از مریض در پانزده الی ده روز
است جز لکه عاده و دم کله از موضعی معده و دم شده در موضع دیگر بروز
نهینه و با وجود شدت تغییر لون نه عده و حرارت و نه وجع موجه است
و علت عمومی سباب را اندک نهینه جز لکه کله که نهینه است به
و بواسطه عام حرکت سیلان دم زرد کله ای دم تحت جلد و زشتای

فاز

نویس

۴۹

نامشده

باقض و بی که بفرانسه تو مرا از کتب میل

نہند و تحقیقہ النور فیہم

بشریت

صدوت کہ بفرہ لان سیکو

نظم ہیں

مرهم ساده دوشقی مخلوط یکدیگر نموده مرهم سازند و روزی یک مرتبه
عضو عید را بعد ترخ نهند و هر روز قبل ترخ عضو را بشیر بادام
نخ تغیر دهند و بیست و پنج مرتبه ترخ بکند و تازه بخیزد که هر شب و
هشت درجه و هجده مخلوط یکدیگر نموده و روزی یک مرتبه که زنده بپزند
ان فشرده و زکاء غصه صاف کنند و قبل از استعمال غصه را با آبی که

لکه ز بروز نموده به صورت باید داشت درین حیوان در آب تا چند مدت
 توفه زبست کند چنانچه سخت ده نمودم کی زدن حیوانات را که ز جلد
 زنده اخراج کرده بودم و در آب انجمه هم تا مدت چهارده الی پانزده
 روز زنده ماند به جلد هم در پان امرض شمر به آنکه هر چند شمر
 مانده نظر نسبت ب برزات بدین شمع است بی حس و حیات لکنه مرض
 طاری بر دو شود و لی تغییرات غیر طبیعی در آنها پیدا یابد
 سطح مرض بصل آنها که صاحب حس و حیات است به هر چند اطمینان
 مرض بجهت او نموده اند و عبارت است از بلیک
 و داء الثعلب و شپ و لی ما در اینجا دو مرض
 انیر را پان می نامیم زیرا که مرض اول مخصوص ب جلدی است و در
 سیر جلد یافت نشود و فقره دومی در داء الثعلب که انیر
 الودیدی
 کالونی
 به آنکه انیرض نیست مگر سقوط موهای سر و غبیکه لکنه های قفیل یا کثیر

بدان

بدون مو در سر پیدا آورد و چون مرض شست نماند شود تمام موهای
 سر و حجاب و غیره قطع شوند به هر چه واضح است که درین علت
 نسبت مکرر عرض مرض بصل شمر و لی تا کنون بواسطه زنده پند حقیقت و
 جنیت و انیرض معلوم نگردیده همین قدر دانیم که داء الثعلب یا ذاتی
 یا عرضی است به ذاتی است که در شیخ ظاهر شود حالت طلبید است
 عرضی است که شمر مرض مزمن جلد را پس حالت مزمنه خود را به شپ
 و در سبغ فیس
 یا پطس بندرت دیده شده که صبیح موهای بدن بخوبی سقوط
 پذیرد لکن به نیز داء الثعلب به نوع است علاج و بدون علاج
 به علاج پذیر است که شپ به شپ یکی زرا مرض حاده حمایه را چون و با
 و محرق یا شپ وضع صلیا آنکه سبب او استمال ضعفات مغرطه شده
 مانده تغییرات نفسانیه شده و علاج پذیر نیست چون بصدر شمر
 بواسطه پس زیاد تغییرات مزمنه از شپه خود باز ماند است چون
 و در سبغ فیس

زنده و تخم و آب نیم گرم تفیل فرمایند و پس زدمت روز الی یکا زرد
 عسل سر لاله به هر چه بکوبت الوده کنند بمخلول زد و کدم انیرض است
 در زان
 در ده مثقال کباب بهر دو روز بکوبت مرهم زرشش جزء آب لیموئی تازه
 دو جزء تفیل زرد لیمو سر جزء مرهم ساده به در ضمیر زقسام داء الثعلب
 به بدون سیر معین بوجه سینه برخی زرد و قات سپار غده افاده شده
 زرد لیمو قرقر که بکوبند که بی مک زما ده عطریست به بنفشه سیر شده
 به شپه پنجه جزء که بی مک سیر شده زما ده عطریست و در چینی پنجه
 جزء که بی مک سیر زما ده عطریست برک بود و نه قرمز در کن ره جو پار
 میروید پنجه جزء انیرض صغی یا زده جزء عطر صغری جزء به دستور روشن
 این مرهم است که پنجه و در ضمیر زانیم کوب نیمه و کل یک و در کر بود
 لو مقرف که انگاه هر یک زانها را جدا جدا است و پنجه جزء در شپه
 دمان یکجه و بروی هر یک زانها شپه جزء که بی مک دواب شده
 یا نشتر لایم بریزند و سرق رور را را شش موی مسدود حشمت

علاج رفیق که افراط و بعد زخروز حقیق به اما علاج به ظاهر است
 به قسم ذاتی او چون به تحقیق حالت طلبید است علاج پذیر نیست و لی
 چون علت عرضی شده عده به علاج و انیرض زرد و کیک ذکر شود
 معید است تفیل بدین نحو که کرم مکث در خلص کیک تفیل بدین
 پنجه مثقال روزی بکوبت و دو روز بکوبت
 پس را به و تفیل فرمایند به بغیر زانها مستعدند بر طوبی به در شفا
 ی نورس و دخت انیرض به سکنه میروید و بیابا که بهر روز بکوبت به وضع
 بی مو را پالانید و چون موهای دقیق مانند ابرشیم بروید آنها را بر خونه
 زده تخم قرنج نیمه و لایم است که متعین نیست و دورا بدین نوع
 بدست آورده صغره انیرض لوز تخم مرغ کچک جدا سانه و در ظرف درین
 ریک بگذرند تا سرخ روشن کرده پس زان در زیر مکنه در فنج رو
 بکوبند لکنه زده و تخم را در شش شده بگذرند تا روغن سیاه متعین
 بوجه تیره به در صغری که جلد سر را شفاف و شپه با فلهای سپار صغیر
 به شپه انیرض را چند روز بغیر استخوان کا و قرنج نیمه و با نداد

بازده

پانزده روز انهارا ورافاب گذارند و پس از پانزده روز هر یک را عسل
در یک گنفت رند تا پانصد جزء از دهن منقطع از دهن منقطع الگه اودان
مکونه را مخلوط بیکدیگر نموده انبوتون مقدار نیم سینه و با عسل صندل و غیره
کنند و روزی یکوبت راس را به و ترنج و بنه به نشخ معروف
دیگر بکنند بر کشتا لوشعت جزه یک هشت جزء بکشد مقلط شده با
اسطوخودوس صد و هشتاد جزء بکشد مقلط و لکلیکو صد و هشتاد جزء
اجزا الو بیکدیگر مخلوط نموده نشخ روز در یک گنفت منقلط نشخ نموده
پس از آن فرشته صاف کرده در مصغای دو پانزده جزء به
راز سر سولفوریک

دفع کنند و دین مرکب را و شیش کوچنی کاه در نه و روزی یکوبت
مونسج ببول بود اکنون کنند فقره دوم

در شیب که بفرشته کلیسیا
نامند به این علت نامند و در شیب ذاتی و عرضی است
ذاتی دور امراض شوان شمرند زیرا که بچو طول عمر و علت تقدیر
است

است به ولی عرضی و طبیع امراض عاده یا مزمنه است علاج پذیر و چنانکه دیده
شده در برقان الاضی موما نهند جلد منقلط شوند و ارضیت شین
مرض صلب بویط استعمال علاج جدید را بقیه بدست طولانی طلت غیر طبیع
موما بکالت طبیع جربت به به چون به بصورت این علت ردی
نست جز زجه حسن و زیت لون فابی زانما را علاج کنند بویط
رنگ کردن موما از زقر یک شمع و متداول است به چون ذکر نمودیم
تقصیدت امراض جدید طبع را اکنون بپان کشیم امراض جدید جرحیه را
به مقال دوم در امراض جدید جرحیه
چنانکه امراض جدید جرحیه عبارتند از مدت غیر طبیعی موضعی جلد
بدون علت است و بقیه جرحیه استعمال از دهن موضعی یا ممری شفا پذیر
به درین مقال بپان غرضت فقره که مخصوص لاله بزرگ جرحات عاده
جدید و تقریبات جدید و متراقی پیش و تشریف بدست بیکدیگر و اسباب
متساریه و سرطان جلدی و امراض فقره به هر چه ضرر
و مضبوط و در دین بیکدیگر و اساس با قبض و بطن و حراج

در فیه بدن بویط آلات قطعه و اکثر اوقات بشه فی جزء باشند
به بپان بخت قریب است ولی بجهت تمام مطلب که نیم هر زمانیکه
جرحات مذکوره بخیل مستقیم و فتنه مانند صد و زشتی و شیل
آن غلب برودی استیام پذیرند ولی استیام آنها بطول بپان نه زمانیکه
علاوه بر قطع ضرر و مضبوط نیز به بپان و در شده باشد به باید دهنست
به در بفر زنجیر بویط استعدادی مخصوص مسج جرحه بدین حصول
ریم استیام نیاید به اما علاج به سپا رسد است به بین نوع که
جرحت را بآب سرد تمهید و نموده و لب دورا بیکدیگر متعده کرده
بویط شمع سده یا بخیلی دورا در مدت اقبال کاه و درند و چون
شمع یافت نشود سپا رفید است پرده وضع شمع مرغ را که با چغیر
الغیر آلوده بجای شمع بکار برند به صفر زرد و قات میقد است
به تقریر زده نموده دم قدری سیلان بپان تا نفع شود و دم دوب
جرحت را و با عکس چون سیلان دم سپا رشیده باشد به
عرضه خطرناک نشود دستور زقر در است به در فیه جرحیم زقر لاله

مردی و دمایل جدید نیز بفرشته لاین مطلب بلی ولی چون تریف
ضرر و مضبوط در فصل است و جرم زقر لاله دلالی شفا فی ذکر کعبه
اما سن قبض و بطن جلد از امراض عروق شریه است به ترف لاله
در امراض آلات دم در باب دوم زقر شفا فی ذکرش و حراج ردی
و دمایل جدید در فقره دوم زقر نیم زقر لاله آلات محرم که فصل
اول زقر باب اول زقر لاله جرم کتب مذکور است بپان رفته تکراراً
و در بپان شمع زقر شفا فی فقره اولی در جرحت عاده جلد که بفرشته
بلی گویند

به چون مسج آت در بدن است نیست که شواند مورد جرحت عاده کرده
ما در تصیف شفا فی ناپا رشیدیم که جرحت عاده از امراض عروق شریه
در دم و چون در غلب جرحات جسد خارج باید مجروح شود بپان
جرحات عاده جدید را نیز در فصل است و چهار زقر لاله دلالی شفا
ذکر کردیم بویطیکه در دین فقره بپان چنانکه نیست که ترف بلی زقر
قطع جلد و جرحت سیمیه به اما قطع جلد به اغلب حوادث کرده

از فیه بدن

لای شغایه بطرز عموم ذکر کفایت اما جراحات سیمیه به اندک جرح است
 سیمیه عبارتند از اثر لدغ برخی زخمیانات در بدن یا مخرج
 شدن جلد بواسطه سبب آلوده ماده سریر به هر صورت در جرح است
 این جراحات چهار قسم است اول اخراج ماده سریر را زجر جرح
 بواسطه تفنیل و وضع مجدد بدون شرط و احد است سیلان دم دوم
 زایل نمودن ماده سریر بواسطه استول موضعی یا مضات قوی یا
 دیر قلیایه کال یا آهن ناشیستیم مانع شدن سریت ماده سریر
 با غشاء ریه بواسطه مافوق عضو چهارم زجر جرح شش علامت
 عمومی در زجر جرح شدن ماده سریر جگر کفایت بواسطه تدریج
 مخصوص هر یک زجر م سیمیه اما قیام جرح سیمیه اول
 و خفیف ترین انماست لدغ بقی به پیوسته خوفناک نیست چند
 به سخت و شقیقت است ولی بواسطه تفنیل آب مخطوب بسرکه یا ماء
 احمر سونش دوم عدم کفایت دوم لدغ مکس نخل و زجر است
 درین قسم وجع شده و با حرکت است با عا س مدور صلب و سرخ

پایان

در پس زجر جرح یک الی دوازده تجدید رود و چون موضع لدغ فرد
 باشد مخوف نیست ولی چون مکان لدغ متعدد باشد اما سبب جرح شیه
 یا علامات استغایه لعمریه سیمیه با علامات عمومی و بندرت هم دیده
 شده که مدونین زجر زجر در افور ملاک شده اند به شود که در سیمیه
 لدغ نیش زجر در جرح است باقی ماند و مورت همچنان شدید گردد در
 ان صورت باید بواسطه مشروطی موضع را شکافت نیش دورا اخراج نماید
 و بواسطه تفنیل بجوهرت در محلول ملک و سرکه هر یک موهجه و چنانچه
 موهجه نباشد با بول بن و ام بواسطه مملات خند و رمی داخلی و غار
 جی رفغ علامات رویه را نموده سیمیه زجر انماست لدغ عقر ب
 در تبلا عموم ترین عموم ایران است به جرح معروف است کس نجا
 بر زجر زجر جرح مورت ملاک است ولی با بقا درین بنده شجای
 برک بسیار است و در هر صورت علاج سیمیه بدین نوع که موضع
 عید را بجوهرت در بزودی تغیر نمایند و فی افور ده الی است
 قطره دورا در یک فحان آب سرد و خمر موهجه بنوشند و در صورت

اسج علقی زجر لدغ عقر و تیر طهر شیه چنانچه قرب بعد نباشد
 در عقر و ریل بوجستن در درد است معروفند بخرم نمیم به
 چون جوهرت در پدید کردند و در فقط موهجه باشد یک شغالی زجر
 دور کرد با یک شغالی ایک مکلس و یک فحان آب و سر کشته
 و بزودی صاف نموده صفای دورا بلوغ بنوشند و در صورت نبود
 انما نیش عرق شراب بقدر تمام دوا کی است بسیار مفید
 و بسیار عجب است که شخاف غیر متعالی شراب و عرق پس زجر لدغ
 عقر و تیر مقدار زودی زجر عرق بپوشند بدون ظهور علامت
 سکر به اگر چنانچه عرق یافت نشود زجر بر پورده یا سجوی زجر زجر
 مسحوق بدل شود دورا ای تقدیر بعضی بجهت حساسیت چند روز پرایز
 که مرغ زجر موصات و دورا و لدری و منه تا بواسطه علامت تشجیه
 متوش نشود زیرا که بواسطه زودی مذکوره درین علامات رویه در است
 است و چهار لا سر و شش است معدوم شوند به چهارم زجر انماست
 لس مار و فنی که کجب خندنی با علامت رویه و مختلف است

پایان

چنانچه در کسیرات کیلان تا اثر انماست پرایز و در سراد مرات او برخی
 از ذوقات بملاکت رسد به بیدار است در سمیت این حیوان در دیکه
 است در قند و در دخت در دندان تخرک انما در زجر جرح ان در دندان
 مجرای است جهت خروج ماده سیمیه درین سمیت و فصل صیف دقوی زجر
 فصل ریح است و چون کس مدون گردد و جوی شده به حدت که کپا
 کشته شد در حسیع آلات بدنی یا در عضوی مدون با ایا سیمیه است
 عضو و سرعت نبض در ابتدا و بطور دور شفا و خشک قلب و عرق باده
 و سعال صفادی بدون زردی و لی حسی موضع مدون و اطراف او
 در پس نزدیک الا در روز و کاه روز در در یک یا چند موضع آن عضو
 بکودی طهر شد مانند که ای فای فای و درین علامات رویه در شخاف
 ضعیف است و در شخاف جرح شده تر باشد به اما علاج به باده
 است اما فای موضع مدون را نموده تا مانع آید مجدد شدن
 سمیت را و باید جرح را فرشته هم آب سرد تفنیل کنند و چنانچه
 لکه دم زجر موضع خراج نه باید موضع را شکافت با دگر کش کنند

یا این تا موضع ملو و خ

محقق سزند و در دهن حرق و انیر

بخصوص جوهرش در بعد ده الی است قطره هر دو الی سرعت
منوط با آب استمال کنند به پنجم جروح سحن جلد بواسطه سباب
الوده با ده سر سحره وانی چون جرحات حادث ز نشیج میت عفن
در غلبه جرح است با درم ری شید و حمره و اماس مغز برست برست
نیم جردق حاد دم و عروق جذبه با ظهور جمیع عسات دخول یلم در
دوران دم به چون انجالت را در درم وریه در باب دوم ز شفا
بشخص نام بان نموده ایم ذکر در اینجا موجب تطویر کلام است به
نشتم ز انبات سبک حار چون این مطلب نیز در فقره چهارم
از کفار چهارم ز فصل سیم در باب اول ز نقاله جرم شفا به ذکر کوه
انیر اودا در اینجا بان نه نایم به فقره دوم در فقرات جلدیه

در فقره اول

نامند به چون تعریف عمومی فقرات و جرحات مزمنه در فصل است و پنجم
از نقاله دوا ی شفا به ذکر شده در این فقره به فی الجمله فقرات
جلدی در بدن سبب داخلی ظاهر گردد گفتیم پس به آنکه فقرات جلدیه
در منوط سبب سباب خارج نشیج فقره سده و فقره درمی
و فقره باز دوا و فی الجمله و فقره با اماس و سباب اطراف و فقره سده
و فقره حادث زرد و الی به اما فقره سده را چندان لغاوی با جرح
حاده جلدیه نیست جز آنکه میر و استیم قدیم و هر چند غلبه جرحان
سبب قتل میل استیم را غایبی و مننه ولی بقیده ما اکثر اوقات
سبب داخل مخفی موجب و مورث زمان است و چون لیخ سبب موجب باشد
و فقره استیم نباید در زرد و جرحات خارج نیست بواسطه این موضوع است
صنف موضعی فقره است در صحت دوا ز موضع چند عدد زرد و در
اطراف دو و در صحت دوا به زرد و جرح سحن فقره را بواسطه آلوده
نمونه و به نیترا ت در زردان

اغلب علاج حاصل آید به اما فقره درمی است که بواسطه این موضوع
بطول آید و تشخیص دوده شود ز آنکه اغلب زرد و قات اطراف این
قسم ز فقره به مور و بهیوست در حلق قرصه دم سیلان نپسند و درم
دین قرصه اکثر اوقات مای است به اما فقره باز دوا و فی الجمله فقره
است مزمن حار و دوا بواسطه علاج به لایق و شان اینان در دوا و جرح
و بدین جهت فی الجمله شیه بقا ریح در دوا برویه و فی الجمله فقره بهیوست
مورث زرق الدم شوند و اکثر اوقات این لیل زرد و فقره فقره جرح
نپسند به اما فقره با اماس و سباب اطراف فقره فقره است که اطراف
دو صلب و برآمده و با لوان مختلف شده و درین قسم ز فقره بهیوست
پدید آید در اطراف نو و بر صفت بواسطه آلوده شدن دما و با جز دوا
به اما فقره سده را به با سحر و حرق و در طرف بخواب و کل با ز فقره
است ز جنس سرطان و کک یا ز جنس سیفلیس اما فقره حادث ز
دوا مزمن شود بواسطه تغییر دوران دم در عروق محیط بدن و تشخیص
دوده شود ز کبودی لون و درم مای بر زخ مایین آب و خون و تشخیص

اماس با ز

اماس طرف او و درین فقره توند و ساده و نیم ورمی و هم باز دوا و فی الجمله
فقره و هم با صلابت اطراف فقره پدید آید به اما علاج به معلوم است
در استیم فقرات مذکوره جلدیه منوط بر غلبه سباب است چنانچه در وقت
و درم رفع دوا نپسند بواسطه معالجات غده درمی یعنی وضع غده و غده درمی
و در ل حلق و شان آن در صنف مزاج بالعکس رجوع شد بجرکات
و در دوا و فی الجمله فقره انرا را ز این سبب بواسطه دوا و کمال چون به
انقباضات در زردان

و مزاج غلیظه مکس و هم صلابت اطراف را با مشروط بر در زرد و در فقره
حادث زرد و الی عروق چپ شده را انباشتند به چون بدین تدابیر فقره
مرکب سده کرده رجوع شود به علاج فقره سده بخصوص در این وقت
مستعمل است به ریح ز رشع سده که عرض که یک الی دو نوبت به دوران
شان چنانچه که در اب فقره بکدر و نقد تمام فقره زرد و پشیده شد و شفا
مکودا هر پنج الی شش روز یکبار نپسند به در فقره حادث زرد و الی
علاج مخصوص چنانست که انفسور با قطره یک ابهام با پنجه مخلوط بپوشند

مجدد از هر کجی که برهنه باشد و سبب بر روی و برضی زرد
 قات فصد بکوبت در حتراتی در زلف غافرا یا بی مستور
 وضع نموده طینه سمت تا ممتد در زرد و در کوزه و چون غلظت
 پذیرفته جرحت را بنه بر نفحات رسیده و او اکسند یعنی
 با رجه های مشوب کرده و او کوزه بر هم سده در کفان علت وضع
 بروی او پنبه یا ریش کن بخشد تا سهولت ریم را جذب بکند
 و با رجه و چهار رجه بکوبت رفا ده را بر کشته بکشد
 در این حالت ریم باید آلات ریم را ملاحظه نمود و زرد و زرد
 زرد علت ریم بر دشت و چون بو به طبع شد ترش ریم یا زرد
 جهت زرد یا د حررت هوا کم در جرحت مکن شود مرهم سده را با
 کاغذ مسحق مخلوط نموده و روزی دو بخت جرحت را بمطبوخ بکشد
 مسحق بکشد و در کین آب غنیل کنند و چون رجه غنیل ششم
 غنیل رو مخلوط گردد و در کوزه بکشد
 بگوید و بو به طبع نشود نیدن در رستات و در کینه

در جرح

وجع را خفت دهند و اگر ریم زیاد مشرب شود پستان مقویات
 رجوع فرماید و چون اغلب در حتراتی اصابع استیم غیر طبیعی مابین
 آنها حس می شود اینها بو به طبع رفا ده مخصوصه هر یک زرد و زرد
 زرد و کیری کلاه و در دشت کلاه جرحت استیم بهم بهر نیه مانع کند
 از ادبایل اسیل حید بو به طبع بیشتر در دشت
 زرد کلاه در دشت استیم پس استیم جرحت غلظت جلد متد و پنبه
 بجز در این استیم انفرادی طبیعی خود باز ماند اینها اقبال استیم
 باید در خیال آن بود که بو به طبع تدبیر لایقه پنبه کشته مندی و رفا ده
 بکار رشتن مانع زرد و کیده پس در وضع کلاه که علاج حتراتی
 در درجه اولی و ثانیه سده است مخصوص چون در موضع صغیر باشد
 و اغلب در نهدت بشه جدید تا مدت ده الی پانزده روز
 بروید و ولی در جرحت غلظت مرض طولانی شود زیرا که ابتدا باید نفس
 غافرا یا بی ساقط و پس زردان حق جرحت پر شده استیم
 پذیرد و در درجه ششم علاج منوط لقطع خصوصیت با ایند

در جرح زرد و ترکیبات معروفه از بچه دگر شد بکوبت
 زیرا که علت و ریم و ریم در هر صورت رفا رفا و خواسته ولی
 چون بضر زرد و قات در امر ضعیف فانیات خفیه دهنم است
 بجهت لغش در ریم بهر نیه اندا پرست که رجوع شد بر دلی دوم
 کرات دوم
 در کسور عین دور در قرا با دین شغایه در لغت الکسانیه
 فقره صحیح ریم در نیه برودت بکشد که نیه از کوزه
 باشد
 بدانه تا بر برودت را بکشد تا در حررت درجات مملکت
 و شکر کشته است برودت سرست یعنی غلظت نموده موجب غافرا یا
 کف دلی چون غافرا یا بی حاد دشت زرد و مغرط در نیه برودت زرد
 مقدار اولای شغایه پان رش جزای تقصیر و خصوص تا بر برودت
 بکشد فقط در اینجا کافی است پس بدانه چون برودت غیر طبیعی
 در جلد اثر نماید جلد و با زردی تحت آن متبایه بود و کلاه مخصوص

در جرح

چون در اطراف عاری پنهان باشد زیرا که در این غلظت برودت زیاد
 زرد بر غلظت تا بکشد و چند روز پس زردان برودت ورم و کلاه
 معده و کلاه مجددا عود و کس تا بو به طبع لکه سبب آن بی در پی بکشد
 است تا لکه مدت اندک یا زردا بشه زهر و فاسد شده و علت تقری
 بدید کند یا غلظت و قیر طبیعت اعضا که چون علاج نشود حالت مز
 منبت باقی خواهد بود تا دلی که هوا سیل بکری کشته علت بدون علاج
 مخصوص زردین قیر هوا شفا باید و چون دین علت سیل شد بکس
 در درجه دوم در نیه رشتن مجددا برودت اینها بهترین معالجات
 چون شک زرد و نیه است که بدین قبیل از کس نمودن موضع
 علت را معادله بر دهنه بدین نوع که در در اسب پنج روزی چند
 دشت یک الی دو دقیقه و بعدا دشت الی دو دقیقه غلظت کنند پس
 زردان دورا و کلاه قوی نموده تا زردا دست عیبت گرم کرد و
 چون بدین نوع قیر رشتن تا چند مدت رفا رفا کشته میاید
 در درجه ششم استیم و کس کند و ولی چون علت اولیه ظاهر

کشد باید رجوع با دویه موضعی نمود نه محلول در زده جزا زنجیه
در صد جزء آب یا شیل برقی کافور مخلوط پیش مغز وزن پنج
و چون درم با وج پشه اضمه زده فوق با دام تلخ و تدبیر به این
اوسفیه است و چون منقرض شده ریم زده با لایه رجوع کنند
برایشه کن آلوده محلول استنات دو پلم

در روی دورا برهم ساده
یا براسی زده جزا برات دوسود

و هر چند مرهم ساده پشند چون بروست
بزرگ شده بد پشه عسل غافرا یا به در جلد یا در کلات بخت دوزخ
کند رفتار پشه زده در یک در صبر سوزم زده مقادیر شفایه و زنجیه
غافرا یا طور عموم ذکر که این به فقر خشم در مالیل مساریه
و عوام دورا رکیل و بفرشته و زده
نامنه به بد آنکه بمرض عبارت زده که کی جلد صغیر بجهش
الی نخودی که جملات و عدم وج حاصل یا بدون دوسکوب

یا فقره

یا فقره جلد و بخصوص بر زده پشه در پش کف دست به پش و عسل
غیر محلول ولی چون موجب رویت شکل است طبیب رجوع کنند زده
رفع آنها در آینه که عسل است موضعی در پش است که دویه و خلیه بدن فایده
است و بهاره بدون و با قطع پشه یا دویه کماله تودن زده پشه
ولی چون استمال دویه کماله بهتر از قطع و کشه است لهذا در اینجا شصت
در آنها پان کنیم و اگر کس زده پشه کویه که دویه کماله بضرر وقت
مورد است بچان شدید میزند و هم دیده شده که زده استمال آنها فقر
سرطانی عروض یا شجواب کویم که ما نیز بدین معتقدیم در صورتیکه
دویه کماله حیوانات معنیه فایده پشه که حدت آنها بسیار است
و لا چون استمال شوند دویه مخصوصه که در اینجا ذکر می شود بهر چه عسل
ر دویه بظهور نوزاد هر رسیده به زده پشه استمال نباید محلول میرموریات
و یا نیک

باب محلول کهور در دوسود و یوم
در سر که کینه یا محلول که کند استنات در زان

در فقره آب یا کهور و استخوان

در زده پشه رطوبت هوا متراشه پشه
فقره ششم در سرطان جلدیه به طبعی خرک دورا تو لی میانه کرد
به آنکه این هم را در تجمه دست دست وزن با طبعی و رنگ جلد
دیده زده های سرطانیه صغیره که در پشه یا جلد و غلب در صورتیکه
شند بشکل تقریبی با نیکه صلب و سنج با نیکه برآمدگی و چون این
علت حکم بی نهایت است به اندام مرضی بکاک روشن شوند و تقریبی
پشه با برآمدگی طرف و حتی خرسالم با لوله های تجمه شنبه به خارج و
دموی تون که بتدریج یا بر حمت به الدوم ختم بهر تان به

فی الحقیقه هر چه با دویه کماله یا غیر کماله درسته و علاج دویه پشه عسل
افزون تر شود مگر کماله بواسطه عدم رطب جراحی دورا خراج یا
فقره هفتم در امراض طفره به بد آنکه طفره بکینه قسم زده امراض رویت
شکل مستلک که دود که فدا ما آنها را از یکدیگر تشخیص نموده بودند

بواسطه عدم

به طبع عدم علم بشریح پس باید به تشخیص امراض طفره فرق گذارد شود باین
افصل طفره صاحب حیات و حوض طفره و مسجون شرع بدین
است و بدین واسطه هیچ شیلرت طفره شنبه ضربه و ضطه یا تا بر شیل
یا مرض اصل نخود به در اینجا تا بر ضربه ضطه و شیشی یا بر طفره پان
تا نیم زیرا که اگر جزای و مویله بخود طفره زده جلدی حاصلی بظهور نرسد و
بتدریج در هنگام مویله موضع سوزن زده و خارج کرده بدون ا
احداث وجع و عذمت روی ولی چون این ضربه و ضطه و تاثیرات
شنبه یا شده در حسی طفره بظهور رسد تغییرات کیمیا شده
و قهر و سر زور در علاج آنکه اتفاقا مانند سایر امراض آنها را رفتاری
میلن پشه و اگر چه در ابتدای این فقره بجهت پان امراض مکتوبه لفظ
امراض طفره را ذکر نمودم ولی نباید چنان فهمید که این امراض در حوض طفره
بلکه عتقهای در دوده و حسی رویند که تاثیرات خلود و طفره بر زده
به جهت توضیح مطلب تشریح و مود لفظ را در اینجا پان تا نیم به پس
بد آنکه هر طفره را مکان در شخص عشا شمولی جلد است که اندام ماه

دو زغنه مذکوره ترشح می شود و چون ملوی خارجی بدین ماده تاثیر
مقدور اصل بخت کند و نیز چون علی الدوام ماده غلظت با بر خضون
غشاء مذکوره ترشح می شود ماده ساقه را که ترشح یا بشیر می رسد
به بد آنکه اقلی فرنگ امرش اصل غلظت را موسوم غلظت بزرگ
نیش
و در اصل غلظت را درین درم به نوبت به نفع اول درم عرضی
اصل غلظت است نفع دوم درم مزین اصل آن به نفع سیم
درم تقریعی حکم تحت غلظت است اما نفع اول که عرضی است
لکه در غلظت و غلظت و جرمات عاده و غلظت و رسیدن جسم خارجی
تحت اصل غلظت و غلب مرکب است با حرارت و وجع شدید که پس
از مدت قلیله یا کثیره در وقت آن ریم موی و در اجتماع دونا من حیثه
با تاثیر کننده شود و چون غلظت با اصل غلظت خارج کثیره حله تحت
او هوید شود و لی چون علی الدوام غشاء ملوی ترشح مخصوص غلظت و غلظت
مجدداً غلظت بزرگ سابق بوده و صورت در این صورت بر طبق و غلظت

نیش

نوشتر غلظت جدید و درم و هوید باشد به و علاج در ابتدا منوط است
برق سبب یعنی غلظت است مانند وضع غلظت و گذاردن موضع را در
آب سرد و از غلظت مینه تا لکه حدت درم زهری شود و چون درم ری کثیره
امداد بکند و در غلظت زهره قانون جراحی ولی چون ریم غلظت بهر
تشکیل محمول غلظت در دوشو

نیم کرد و به و به غلظت غلظت یکنواخت بهات تحت تحت غلظت غلظت در غلظت
به غلظت طول مدت درم غلظت غلظت ملوی نیز اندک و زیاد متبلا و غلظت
شده به در غلظت هر آنچه تر کشند تر کشد و غلظت جدید در غلظت
یکو زوید به اما نفع دوم درم مزین اصل غلظت است غلظت غلظت
به انکلا د

به حرارت و اماس جز در اصل غلظت به بدین زوید شده و غلظت اطراف
او بود رنگ شود با غلظت پراکنده صینه و شدت ترشح ریم که
غلب اوقات دموی و غیره لم است و غلظت به به پست جلوی
که زیاد و جوارش لکه و شسته به و به بدین زوید شده و غلظت

به غلظت غلظت یا به بدی جز به جدا شد و پس زوید غلظت غلظت غلظت
شود به سرخ و نامور و بریم غلظت آلوده شده و به سبب دم زوید
او رسیدن موفه در غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
غلب غلظت غلظت و بدون نظام شکل به بدین نفع که به غلظت غلظت
از قدم زوید غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
کش غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
به غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
و درم غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
به غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
اصح را به غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
خی که غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
رست به غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
اما به غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت

به غلظت

به غلظت غلظت یا به بدی جز به جدا شد و پس زوید غلظت غلظت غلظت
شود به سرخ و نامور و بریم غلظت آلوده شده و به سبب دم زوید
او رسیدن موفه در غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
غلب غلظت غلظت و بدون نظام شکل به بدین نفع که به غلظت غلظت
از قدم زوید غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
کش غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
به غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
و درم غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
به غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت

غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
اصح را به غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
خی که غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
رست به غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
اما به غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت

به غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
اصح را به غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
خی که غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
رست به غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
اما به غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت
غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت غلظت

ظفره موجب برنج طافی بواسطه رگش سپاسک ۵ اثر
ضربه و مضطرب برنج طافه مختلف است در قرار درجه مرض حسب آنکه
در ابتدا جلدیه ششای همچنان آمده رده رگش را بصورت پدید شو
ولی چون بواسطه خفت آن مرض قهقهه رود شش که بترج شدت
یا فوج نیز شدت کند بواسطه فرونشستن آئینه ای ظفر در کف خود
بسبب ضربه و مضطرب و جلدیه مجروح شده تا لیل لجه غیر طبیعی پدید
آید و درم جمل ظفر سرایت نموده حالت نورسیه با جبر شید و
ریش سپاسک رخصت بود و بظهور می آید هر چند این علت مانند ورم مزمن
جمل ظفر مخوف نیست ولی دیده شده که برخی از دودقات علت برت
بنوعی یا بقی نموده مورث موت خطم کرده و در هر صورت ناخن
سقط شود خورده بخوردی خود خورده بعمل می آید بلکه پس از عارض بزودی
بصلح دو پر درزند و هر چند در کتب جرحیه قریب بصد قسم از اعمال
جراحی بجهت این علت بیان نموده اند که هر یک از آنها موجب جوی
شدید است ولی مادر هیچ زمانی هیچیک از آنها جوی نموده ام زیرا

دستوری پیر



دستوری سپاسک بدون جوی چنان و بدون عملیه بخت
رفع این علت از ستم خود آموختم که در برنج و در برنج صعب است
و بهیچ وجه در آموختن آن تضایقه ننایم پس بد آنکه ستم مذکور ابتدا
مستقیماً بقطع قسمت فرونشستن از ظفر را بواسطه کندن ایندن مقرر نمود
از پس از بخت آن و هم زهر نمودن کف زاید محیط بدور بواسطه مقرر
مذکور الکاه تا مدت دو روز بواسطه مرهم داده باقی جرحت و ظفر را
زخم نموده در روز سیم در روز پنجم زنج سفید لکس و بروی دوخته
رفته آلوده برهم داده وضع یکروز در دین انکام زنج لکس
انوضع را خرق نموده ترشح ریم لکس می پذیرفت و پس از دو
یا سه روز فسخ سپاه از انوضع سقط شده لکان مجروح بصورت
سالمه و صفر در زمان سابق خود ظاهر گردید و بعد از سقوط فسخ
عمل مطهر را مکرر نمود تا پس از چند نوبت حالت طبیعی حاصل میشد
و ناخن در مابقی حیات بقانون صحت و طبیعی از روی جلد سالم
روئیده بهیچ وجه بیس بغرو نشستن مقرر نمودت بدون لکس و مرهم

neighbourly great -
 remembered & never the

Mem. Fur. a Venezia the 4

[illegible]

styreable 205. sm. 11 m.
yem. unloped. a haoping 6 on on. naunt unba. Per.

Космическая

Spencer, Archd.

Всѣмъ канцелярскимъ

N. 1. 6. 1. 6. 1. 6. 1. 6. 1. 6.

Успешно за Околовар-Супрунски

Mentland-Mecklenburg-St. April 1889

1

James Earl of Mar
Duchess of Devon
Duchess of Devon

